مجله فرهنگ و هنر مسیحی

اکتبر ۲۰۲۶ – مهر ۱۴۰۵ – شماره ۱۲۶

NO:126 OCTOBER- 2026

اسمیرنا

ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE
NUMBER: 126
OCTOBER-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما

اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید کافیست
روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)



سردبیر عیسی

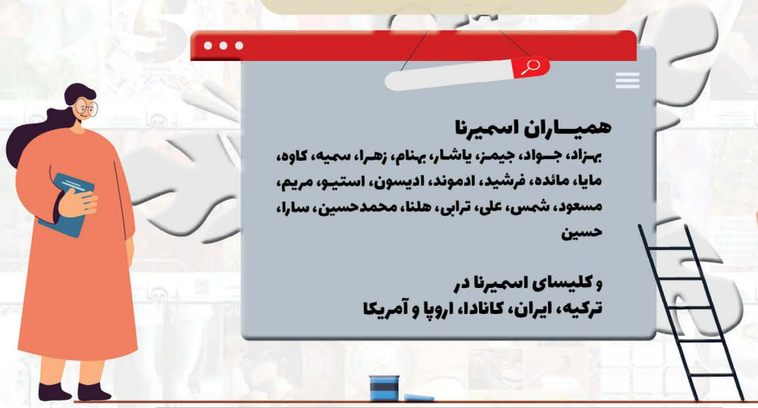
مجله مسیحی اسمیرنا

مهر ۱۴۰۵/اکتبر ۲۰۲۶

مجله شماره ۱۲۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مائده، المیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا



همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا، مائده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود، شمس، علی، ترابی، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا



«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی‌زبان می‌باشد. شما می‌توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیئت تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

شما می‌توانید برای دسترسی مستقیم به صفحه مورد نظر، روی آن کلیک کنید و برای بازگشت به صفحه فهرست نیز بر روی دکمه بازگشت کلیک کنید.

سرمقاله ۶
مرا به یاد آور

از گوشه و کنار جهان ۸
خبر

رسم شاگردی ۱۰
تارزان در پادشاهی خدا (۲)
هویت بشارت دهنده

خانواده‌ای زیر صلیب ۱۲
استر

نقش و نگار ۱۶
نقش بر روی ظروف غذا

نگاهی به سینمای جهان ۱۸
زوتوپیا

نگاهی به سینمای ایران ۲۰
انزوا

معرفی کتاب ۲۲
۲۶۳ سوال که پولس ...

کلیسا در جفا ۲۴
وفاداری به یک تعهد

سبک زندگی، زندگی سالم ۲۸
اهمیت مطالعه

تنور (آشپزی) ۳۰
گراتن سبزیجات

تاریخ سازان آسمانی ۳۲
نیکلاس ریدلی و هیو لاتیمر

کانون شادی ۳۴
داستان یونس

کانون شادی ۳۶
کاربرد و قدم

صفحه روز ۳۸
تازگی ذهن

من یک زن هستم ۴۰
سارا

ارتشی برای دعا ۴۴
از نسلی به نسل دیگر

دلنوشته‌های دور و نزدیک ۴۶
نامه به پدر

سرگرمی ۴۸
جدول

معرفی برنامه‌ها ۵۰
ارتباط با ما

سرمقاله

مرا به یاد آور!!!



نرمی و خنکی چمن‌های زیر پاهایم و لطافت خاک، گویی تمام آرامش را از پاهایم به بدن می‌رساند. هر چقدر بیشتر قدم می‌زدم، بیشتر می‌دویدم، انگار پُرتر و لبریزتر از شادی می‌شدم.

صدای نهر جاری در کنارم چنان آهنگ دلنوازی بر گوش‌هایم می‌نواخت که تمامی سلول‌هایم را به رقص و وجد در می‌آورد. آبی بی‌مانند، آسمانی که گویی از سما بر تمامی استخوان‌هایم جاری می‌شد و حیات و زنده بودنم را نفس می‌کشیدم.

با لبخندی می‌دویدم... ولی صبر کنید...، صدایی حواسم را پرت می‌کرد...، این صدای چیست؟؟؟ صدایی سین گونه که گوش‌هایم را از تَرنُم موسیقی نهر دور می‌کرد.

نگاهی می‌کنم... به دنبال صدا... درختی بالای تپه... میوه‌های زیبا و پر نفوذش...، راهم را کج می‌کنم و تا بالای تپه قدم‌هایم را با شک و ترس به طرف صدای ناآشنا برمی‌دارم...، نگاهم به رنگ میوه‌ها خیره شده است.

•••

– صدای سین گونه ادامه داد: «سلام...، منطق و افکارت را بیدار کن...، در من...»؛

– اما کدام منطق؟ کدامین افکار. تمامی فکرم پر از مهر و محبت و عشق است. وفاداری و راستی...، چیزی جز این نمی‌بینم...

– صدای سین گونه ادامه داد: «منطق من...، صاحب همه چیز خواهی بود... قدرت و پادشاهی از آن خود تو خواهد شد... تو نخواهی مُرد...، گرسنه هستی؟ به گرسنگی‌ات و رفع آن بیندیش...، قدرت را دوست می‌داری؟ به جاه و شکوه خود در خودت بیندیش...، تو خلقتی بی‌مانندی! به بی‌همتایی خود بیندیش...»

– من...؟؟؟ من...؟؟؟

– «آری... به خود بیندیش...»

– اما...، صدای پدر چه؟

او مرا به اطاعت می‌خواند.

صدایی پر از مهر و آغوشی پر از عشق...

– صدای سین گونه گفت: «این به تو تعلق ندارد...، متعلق به دیگری است...، رهایش کن و به دنبال خواسته‌هایت باش... به دنبال خودِ درونی‌ات باش... به دنبال من...، به دنبال من باش تا تو را به آنچه لایقش هستی برسانم...»

– به دنبال تو؟؟؟ اما تو کیستی؟ چرا آنچه پدر به من داد را متعلق به من نمی‌دانی؟ چرا از آنچه اراده اوست برای آینده‌ام مرا می‌گریزانی؟ تو کیستی؟

•••

انگار دیگر آرامی و نرمی خاک و سبزه‌ها را حس نمی‌کردم... بی‌حس‌تر از مجسمه‌ای سرد...، دست‌هایم را بر روی پاهایم می‌کشانم تا بدانم آیا هنوز پاهایم را حس می‌کنم؟... سردی خاصی بر پاهایم نشسته و با نگاهی، جای دو سوراخ قرمز که اطراف آن را کبودی رو به رشدی پر کرده است را میدیدم...، دو سوراخ کنار هم...، نیشی که تمامی بدنم را غرق در سردی کرده است...، دست دیگرم را برای لمس زخم‌ها می‌کشانم، اما میوه‌ای گاز زده از دستانم افتاد...

به آرامی از تپه پایین می‌آیم...، دیگر موسیقی‌ای نیست، صدای سردی و سوز باد... دیگر نرمی و لطافتی لبریز از شادی بر من جاری نمی‌شود...، اما... صدایی می‌آید...، پدر است...، چرا این همه ترس در خود دارم...، مگر قرار نبود «من» شوم؟ پس چرا خالی‌تر از هر پوچی شده‌ام...؟

پدر اینجا... اینجا را دوست دارم...، کمکم کن...، کمکم کن اراده‌ات را انجام دهم...، بار دیگر در کنار رودهای آرام قدم بردارم... بار دیگر موسیقی، گوش‌هایم را پر از شادی تو کند... تشنه‌ام...، تشنه پادشاهی تو و زیستنم در پادشاهی‌ات...، مرا به یاد آور!!!

امید سبوحی

از گوشه و کنار جهان

خبر



پیشنهاد پاداش به یک فوتبالیست مشهور برای اجتناب از صحبت درباره عیسی مسیح

«نیمار» یکی از مشهورترین بازیکنان فوتبال جهان است که صحبت‌هایش درباره عیسی مسیح همواره توجه رسانه‌ها را به خود جلب کرده است.

به گزارش «محبت نیوز» باشگاه فرانسوی پاری‌سن ژرمن ماده‌ای را به عنوان «بند اخلاق» به قرارداد نیمار جونیور بازیکن برزیلی این تیم افزود که در صورت اجتناب این فوتبالیست از «تبلیغات سیاسی و مذهبی» ماهانه تقریباً مبلغی معادل ۵۰۰ هزار دلار دریافت کند. منابع مطلع دلیل افزودن این ماده به قرارداد نیمار را حفظ وحدت و وجهه باشگاه پاری‌سن‌ژرمن عنوان کرده‌اند.

نیمار بارها درباره ایمان مسیحی‌اش با رسانه‌ها صحبت کرده و گفته است که در زندگی من عیسی مسیح در الویت می‌باشد. عضو کلیسای «باپتیست پنیل» واقع در شهر زادگاهش «سائوپائولو» است. به تازگی «نیوتن لوباتو» کشیش این کلیسا اعلام کرد که نیمار هر ساله چندین هزار یورو برای تربیت و پرورش جوانان مستعد شهر زادگاهش اهدا می‌کند.

به نوشته «ست سون»، فیلم ناکس از اتحادیه کلیساهای انجیلی می‌گوید: **«اگرچه نیمار به طور مداوم اعتقادات خود را به دوستدارانش در میان می‌گذارد، اما به نظر می‌رسد با افزوده شدن این ماده ویژه به قراردادش دیگر نتواند به راحتی این کار را انجام دهد.** نیمار ممکن است احساس کند پست‌هایی که درباره ایمانش به عیسی مسیح در فضای مجازی به اشتراک می‌گذارد تاثیری ندارد، اما در دنیایی که پیروی از عیسی مسیح به طور فزآینده‌ای دشوار شده است، وی می‌تواند مشوق خوبی برای دیگران باشد. وقتی افراد مشهور آشکارا ایمان خود را ابراز می‌کنند، در واقع جویندگان حقیقت را به مطالعه و جستجوی بیشتر برای یافتنش تشویق می‌کنند.»

ناکس با بیان اینکه درخواست باشگاه پاری‌سن ژرمن از نیمار و افزودن این ماده به قرارداد وی به شدت عمل غیر اخلاقی و با وحدت اعضای این تیم در تناقض است گفت: **«من فکر می‌کنم این بسیار اشتباه است که تصور کنیم یک تیم با فشار بر بازیکنان و اینکه آنان درباره اعتقاداتشان سکوت کنند متحد می‌شود. باید بدانیم که قدرتی در اجبار نیست.»**

وی در ادامه با اشاره به آیه‌ای از انجیل متی باب شانزدهم آیه ۲۶ گفت: **«انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد اما جان خود را ببازد؟ انسان برای بازیافتن جان خود چه می‌تواند بدهد؟**



یک دختر پنج ساله در واپسین لحظات زندگی، خدا را می‌بیند

دختر بچه‌ای در مورد مرگ و لحظه دیدارش با خدا شهادت داد. «نولا» که اکنون شش ساله است سالم به دنیا آمد، اما با افزایش سنْ تب او شروع شد و تمام شب فریاد می‌کشید. طولی نکشید که عفونت او بیشتر شد و دچار تشنج گردید.

دکتر یک روش رایج برای درمان او توصیه کرد و این روش تا مدتی موفقیت‌آمیز بود، اما یک بار در نیمه شب نولا به اتاق پدر و مادرش رفت و ناگهان به زمین افتاد. او غرق در خون بود و در حالیکه بیهوش بود او را به بیمارستان منتقل کردند. همچنان که او برای زنده ماندن می‌جنگید، پزشکان متوجه خونریزی ناشی از یک اختلال ژنتیکی نادر در بدن او شدند. ظاهراً بیماری او راه علاجی نداشت و تنها با درمان‌های فشرده قابل کنترل بود. او باید یک عمر با درد و کبودی و خونریزی زندگی می‌کرد.

سرانجام نولا از بیمارستان مرخص شد و طی ماه‌های پس از بهبودی، مادرش متوجه تغییراتی در نولا شد. یک روز نولا بدون هیچگونه مقدمه‌ای پرسید: «مادر، من کی دوباره خدا را خواهم دید؟» مادر او تعجب کرد ولی در نهایت نولا درباره زمانیکه مرده بود و خدا را ملاقات کرده بود به پدر و مادر خود گفت. او گفت که در کنار عیسی نشسته بود و او را در آغوش کشید. سپس مادر نولا از طریق معلم مدرسه‌اش متوجه شد که دخترش نقاشی‌های خدا را می‌کشد. معلم او همچنین گفت که او مرتباً با یکی از هم کلاسی‌هایش در مورد واقعی بودن خدا بحث می‌کند.

مادر نولا می‌گوید: «اینها موضوعاتی نیست که ما به او گفته باشیم یا در سر او گنجانده باشیم. اینها تماماً تجربه‌هایی می‌باشد که خودش کسب کرده است؛ تجربه‌هایی که هیچ توضیحی در مورد آن نمی‌توان ارائه داد.

معلم او می‌گوید: «من فکر می‌کنم عیسی می‌دانست که نولا به آغوشش نیاز دارد. او همیشه آنجاست و منتظر است که ما را در آغوش بگیرد. نولا دختر برکت یافته‌ای است، چراکه خدا او را انتخاب کرده است.»

خانواده نولا اکنون مرکزی را برای کمک به سایرخانواده‌هایی که دارای کودکانی می‌باشند که از اختلالات نادر رنج می‌برند تاسیس نموده‌اند تا اندکی در چالش‌های آنان شریک باشند.



تلاش برای نجات مسافری در هواپیما خارج از حیطه کاری توسط چند آتش‌نشان

چندین آتش نشان، مسافر هواپیمایی را که در حین پرواز دچار مشکل اورژانسی شده بود خارج از وظیفه خود نجات دادند.

این حادثه به ما یادآوری می‌کند که کارکنان بیمارستان، پلیس و آتش‌نشانان همیشه در حال خدمت ما هستند حتی اگر در مرخصی باشند و یا حتی رسماً مشغول به کار نباشند.

در حالیکه حدوداً سی دقیقه از پرواز می‌گذشت، مردی که در صندلی ردیف پشتِ گروهی از آتش‌نشانان نشسته بود دچار علائم تشنج شد.

در ابتدا یکی از آتش‌نشانان متوجه تغییر رنگ چهره این شخص می‌شود و وقتی با او شروع به حرف زدن می‌کند متوجه می‌گردد که فرد از شدت تشنج قادر به تکلم نیست. سپس با کمک دیگر همکارانش آن مرد را بر کف هواپیما دراز کرده و سعی نمودند نبض او را پیدا کنند که متاسفانه موفق نشدند. آنها با درک اینکه شخص ممکن است با یک مشکل جدی مواجه باشد بلافاصله از تمام آموزش‌های خود برای کمک به آن مرد استفاده کردند.

یکی از آنان خدمات CPR را انجام می‌داد درحالیکه دیگر همکارانش در حال بررسی و کنترل فشار خون و دیگر علائم حیاتی او بودند.

لحظات زیبا و تلاشی که این آتش‌نشانان برای نجات جان آن مرد انجام می‌دادند توسط دوربین چندین مسافر هواپیما ثبت و وایرال شد. یکی از آتش‌نشانان در گفتگو با خبرنگاری اظهار کرد: «پس از به هوش آمدن بیمار، IV را شروع کردیم و مقداری مایعات به او دادیم تا در طول پرواز هوشیار بماند.»

سپس هواپیما در نزدیکترین فرودگاه فرود آمد، جایی که فرد برای درمان به بیمارستانی منتقل شد و پس از مدتی حال او خوب گزارش شد. به گفته یکی از آتش‌نشانان، گروه پس از سفر با لوح تقدیر به خانه بازگشتند. او همچنین اضافه کرد که ما همیشه آماده خدمت هستیم حتی در مواقعی که وظیفه نداریم کاری انجام بدهیم، **چراکه نجات جان انسان‌ها همیشه در اولویت زندگی ما قرار دارد.**

او می‌گوید: **«به عنوان یک آتش‌نشان، کارِ ما زمان و مکان تعیین شده‌ای ندارد و این بدان معناست که ما هر روزه باید در حال کار کردن باشیم، چه در ارتفاع سه هزار پایی و چه بر روی زمین و یا درون چاه، آسانسور، و یا حتی کوه؛ و این شغل ماست.»** او در ادامه افزود: «ما این خدمات را در همه جا انجام داده بودیم ولی هرگز فکر نمی‌کردیم که در هواپیما با چنین تجربه‌ای مواجه شویم.»

خدا این آتش‌نشانان شجاع را در زمان و مکان مناسب قرار داد زیرا می‌دانست در آینده چه اتفاقی می‌افتد. خدا را برای تمامی فیض‌اش می‌ستاییم.



رسم شاگردی

تارزان در پادشاهی خدا (قسمت دوم)

هویت بشارت دهنده

در شماره گذشته دیدیم که **"تارزان"** تصویری از انسانی است که هویت واقعی خود را فراموش کرده است. او انسان بود، اما در جنگل رشد کرد؛ بنابراین مانند جنگل فکر می‌کرد. قانون زندگی او، قانون بقا بود؛ قانون قدرت، ترس، رقابت و منفعت شخصی.

کتاب مقدس می‌گوید انسان برای چنین زندگی‌ای آفریده نشده است. او به شباهت خدا خلق شد؛ با هویت، مأموریت و هدف. هنگامی که وارد پادشاهی خدا می‌شویم، تنها مقصد ابدی ما تغییر نمی‌کند، بلکه طرز فکر، ارزش‌ها و هویت ما نیز دگرگون می‌شود. در قسمت اول گفتیم نخستین نشانه این هویت تازه، «هویت بناکننده» است؛ انسانی که دیگران را رشد می‌دهد، اعتماد می‌سازد، خدمت می‌کند و زندگی‌ها را به مسیر خدا بازمی‌گرداند.

اما پادشاهی خدا تنها بناکننده نمی‌خواهد؛ بلکه بشارت‌دهنده نیز می‌خواهد. بشارت، فقط یک خبر خوب نیست.

امروز هر روز خبرهای خوبی می‌شنویم؛ قبولی در دانشگاه، خرید خانه، تولد یک فرزند، گرفتن اقامت، پیدا شدن یک شغل بهتر یا موفقیت در کسب‌وکار. همه این‌ها خبرهای خوش هستند، اما هیچ‌کدام «بشارت» نیستند. بشارت در کتاب مقدس معنایی کاملاً متفاوت دارد. فرشته در لوقا باب ۲ آیه ۱۰ اعلام کرد: **«اینک شما را به بشارتی عظیم بشارت می‌دهم.»** این خبر چه بود؟ نه خبر رفاه، نه آسایش، نه موفقیت؛ بلکه این حقیقت که **«امروز برای شما نجات‌دهنده‌ای متولد شده است.»**

پس بشارت، پیش از هر چیز، درباره کار خدا است، نه دستاورد انسان. در اعمال باب ۸ آیه ۳۵ نیز فیلیپس از همان نوشته آغاز کرد و «عیسی را» به آن مرد بشارت داد. او کلیسای خود را معرفی نکرد، درباره تجربه‌های شخصی‌اش سخن نگفت و حتی از موفقیت‌های خدمتش تعریف نکرد؛ بلکه شخص مسیح را معرفی کرد. این تفاوتی اساسی است.

گاهی تصور می‌کنیم اگر درباره کلیسایمان، برنامه‌هایمان یا احساس خوبی که در جلسات داریم صحبت کنیم، بشارت داده‌ایم. این‌ها می‌توانند ارزشمند باشند، اما بشارت نیستند. **بشارت زمانی اتفاق می‌افتد که انسان با خودِ عیسی مسیح روبه‌رو شود.**

بشارت، هدف دارد.

بشارت فقط انتقال اطلاعات نیست و حتی صرفاً انجام یک وظیفه مذهبی هم نیست. هدف آن، تغییر وضعیت انسان است.

عیسی در لوقا باب ٤ اعلام کرد که آمده است تا فقیران را بشارت دهد. این فقر، تنها فقر مالی نیست؛ بلکه فقر هویت، امید، حقیقت و نجات است. او آمد تا گمشدگان را پیدا کند، اسیران را آزاد سازد و انسان را از تاریکی به نور منتقل کند.

به همین دلیل، عیسی بارها از «انجیل ملکوت» سخن گفت. او مردم را فقط به پذیرش یک عقیده دعوت نکرد؛ بلکه آنان را به ورود به قلمرویی تازه فراخواند؛ قلمرویی که قانون آن دیگر قانون جنگل نیست، بلکه قانون پادشاهی خداست.

بشارت یعنی دعوت انسان به این جابه‌جایی؛ از مرگ به حیات، از ترس به امید، از اسارت به آزادی و از حکومت تاریکی و ظلمت و گناه به فرمانروایی مسیح.

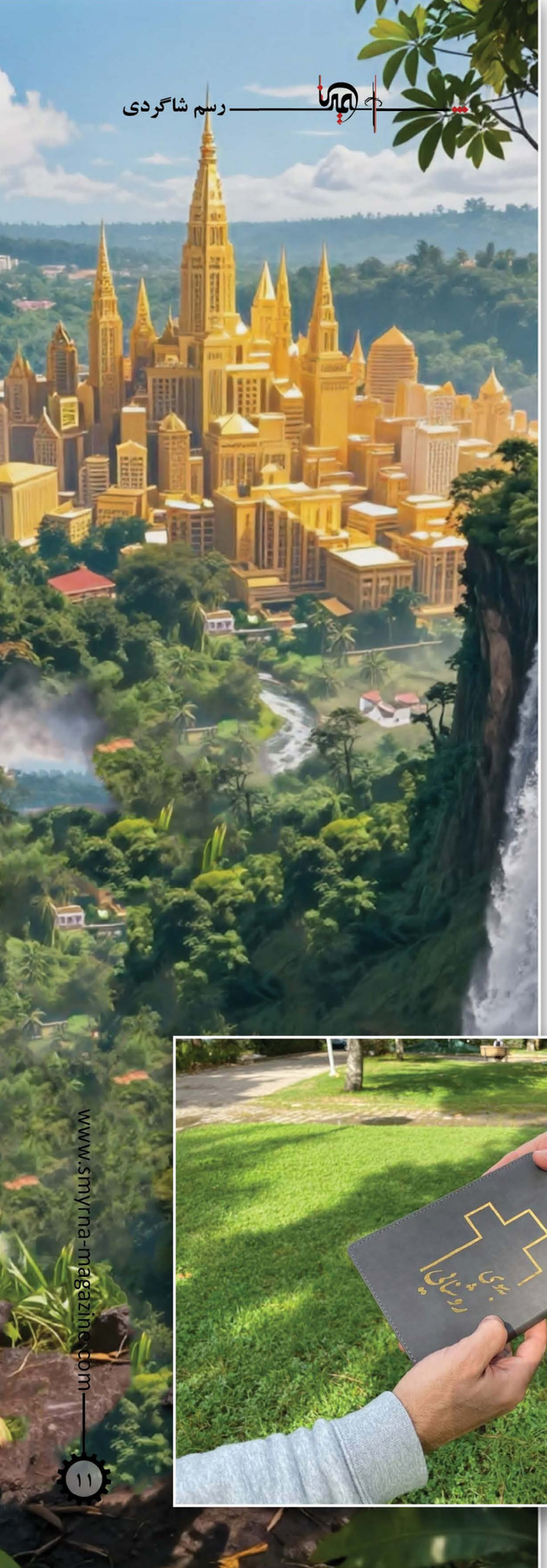
هدف بشارت این نیست که مردم طرفدار ما شوند؛ هدف این است که پیرو عیسی شوند.

بشارت، روش دارد.

اگر پیام بشارت الهی است و هدف آن نیز الهی است، روش آن هم باید الهی باشد.

پولس در اول قرنتیان باب ۱ می‌گوید که بشارت با حکمت انسانی، فلسفه، منطق یا قدرت سخنوری پیش نمی‌رود، زیرا در این صورت صلیب مسیح بی‌اثر می‌شود. دنیا پیام صلیب را جهالت می‌داند، اما خدا همان چیزی را که جهان ضعیف و بی‌ارزش می‌شمارد، وسیله نجات انسان‌ها قرار داده است.

به همین دلیل، بشارت مسابقه‌ای برای پیروز شدن در بحث‌های اعتقادی نیست. گاهی فکر می‌کنیم اگر ثابت کنیم دین دیگر اشتباه است، اگر کلیسای خود را بهتر از دیگران نشان دهیم، یا اگر اشکالات دیگران را برجسته کنیم، بشارت داده‌ایم. اما این روش، روش پادشاهی خدا نیست؛ این همان منطق جنگل است که برای پیروزی، دیگری را پایین می‌کشد. روش خدا متفاوت است. زن سامری فقط شهادت داد که با مسیح ملاقات کرده است و تمام شهر به سوی عیسی آمد. یونس تنها پیام خدا را اعلام کرد و نینوا توبه کرد. قدرت در روش‌های پیچیده نبود؛ قدرت در پیام خدا و عمل روح‌القدس بود.



بشارت حقیقی، توجه انسان را به عظمت مسیح جلب می‌کند، نه به ضعف دیگران.

بشارت، هویت فرزند پادشاه است.

پولس در اول قرنتیان ۹ جمله‌ای تکان‌دهنده می‌گوید: «وای بر من اگر انجیل را بشارت ندهم.» این جمله به معنای یک احساس زودگذر یا اغراق ادبی نیست. پولس می‌فهمید که بشارت، بخشی از هویت اوست. همان‌گونه که یک ماهی بدون آب یا یک انسان بدون اکسیژن نمی‌تواند زنده بماند، ایماندار نیز بدون زندگی کردن در هویت بشارت‌دهنده، از مأموریت اصلی خود فاصله می‌گیرد. بشارت فقط کاری نیست که گاهی انجام دهیم؛ بخشی از شیوه زندگی ماست. ما چون فرزندان پادشاه هستیم، خبر پادشاه را با خود حمل می‌کنیم. ما چون نجات یافته‌ایم، از نجات سخن می‌گوییم. ما چون محبت خدا را چشیده‌ایم، دیگران را به همان محبت دعوت می‌کنیم.

ما دیگر تارزان‌هایی نیستیم که قانون جنگل را زندگی کنیم. ما پسران و دختران پادشاه هستیم. حاملان بزرگ‌ترین خبر تاریخ؛ خبری که نه از موفقیت انسان، بلکه از کار کامل خدا در عیسی مسیح سخن می‌گوید. این همان هویت بشارت‌دهنده است؛ هویتی که هر روز ما را دعوت می‌کند تا جهان را نه با منطق جنگل، بلکه با پیام صلیب و قدرت روح‌القدس لمس کنیم.

بیاییم با شناخت این دومین ستون هویت و تامل بر آن به دعوت خود به ملکوت و پادشاهی بی نظیر خدا، بهترین خود را به اجرا گذاریم و با او همکاران شویم.



امیر سبوکی

به مادر خود گفت: «بانو، اینک پسرت». سپس به آن شاگرد گفت: «اینک مادرت». از آن ساعت، آن شاگرد، او را به خانهٔ خود برد.

یوحنا ۱۹: ۲۶ – ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب

درود بر شما. اگر ممکن است خود را برای خوانندگان مجله معرفی کنید.

سلام من استر هستم. مادر ۴ فرزند. حدود شش سال قبل قلبم رو به مسیح دادم. البته سال‌ها بود که مسیح را به اسم می‌شناختم و در مورد او بارها از فرزندانم شنیده بودم. ولی گوش‌هایم برای پذیرفتن این حقیقت انگار بسته بود تا اینکه شش سال پیش با شنیدن یک پرستش که حتی کلماتش رو نمی‌فهمیدم خداوند گوش‌هایم را باز کرد.

خدا را شکر! لطفاً همین شهادت کوتاه را برای خوانندگان بازگو کنید. اینکه گفتید بارها از فرزندانتان در مورد مسیح شنیده بودید. اگر ممکن است این را برایمان توضیح دهید؟

بله! پسر سوم من سال‌هاست که قلبش رو به مسیح داده و خادم خداوند هست. اون اوائل چون در شهری دیگه زندگی می‌کرد به من چیزی نگفته بود تا اینکه حرف و سخن مسیح در صحبت‌هاش پشت تلفن شروع شد و فهمیدم مسیحی شده.

راستش وقتی شنیدم خیلی عکس‌العمل بدی نداشتم و گفتم خب منم مسیح رو دوست دارم. پسرم آهنگساز بود و همیشه آهنگ‌ها و موسیقی‌ای که می‌ساخت رو برام می‌فرستاد. یه روز بهم زنگ زد و گفت آهنگ‌های جدیدش رو خیلی برای کسی نذارم پخش بشه و یا به کسی نگم که این آهنگ‌ها رو اون ساخته. تعجب کردم و وقتی به دستم رسید و سی‌دی رو توی دستگاه گذاشتم فهمیدم

آهنگ رو برای مسیح خونده و توی آهنگ می‌گفت: «مسیح تویی شبان من، خدای من...»

راستش ترسیدم از اینکه مسیح رو خدا صدا می‌زنه و وقتی با خواهرها و خانواده جمع بودیم در مورد مسیحی شدن پسرم حرف به میون اومد و هر کسی نظری داد که حسابی ترسیدم.

چه نظرهایی می‌دادند؟ چی شنیدید؟

می‌گفتن مسیحی‌ها خدا رو نمی‌پرستند و مسیح رو می‌پرستند. آزاد هستند هر کاری بکنند و بد زندگی می‌کنند و به اعتقادات اهمیتی نمی‌دهند و ده‌ها نظری که همشون از شنیده‌هاشون می‌اومد و فقط ترس به وجود من می‌آورد. وقتی با پسرم خیلی سر بسته در میون گذاشتم شروع کرد در مورد مسیح و محبت حرف زدن. اینقدر حرف‌هاش نافذ و قشنگ بود که ترسیدم روی منم تاثیر بزاره و حرف رو عوض می‌کردم. این صحبت‌ها به همین منوال پیش می‌رفت و از او گفتن و از من فرار در شنیدن تا اینکه یه روز بهم گفت مشکلاتی در کلیسای خانگی براش پیش اومده و از طرف دولت در خطر هستند. چند روز بعد هم فقط از خارج از ایران تماس گرفت و گفت که حالش خوبه. گفت نمی‌تونه صحبت کنه چون به دنبال کلیسای خانگی اونها هستند و شاید برای من هم مشکلی پیش بیاد.

خلاصه این سفر که قرار بود شاید فقط چند هفته باشه تبدیل شد به کوچی اجباری برای اون و ندیدنش برای سال‌های متمادی. با هم دیگه کمتر صحبت می‌کردیم و فقط می‌دونستم در کلیسا خدمت می‌کنه و گاهی عکس‌هاش رو برام می‌فرستاد و یا فیلم‌هایی کوتاه. زندگی سختی براش شروع شده بود و می‌دونستم سخت کار می‌کنه برای امرار معاش. اون هم کارهایی که هیچوقت توی خانواده و زندگی ما انجام نداده بود. ولی هر بار باهاش حرف می‌زدم شادی و آرامش و اشتیاقش توی حرف‌هاش بیشتر از قبل بود و باز در مورد مسیح می‌گفت و من از این صحبت‌ها فرار می‌کردم و از شنیدنشون طفره می‌رفتم.

مدام بهش می‌گفتم آخه تو چرا این بلا رو سر خودت آوردی؟ اینجا راحت زندگی می‌کردی، کار خوب و مناسب و درآمد خوب داشتی. آخه چرا؟ اونم می‌خندید و باز در مورد آرامش مسیح و برکت حرف می‌زد.

حدود هفت سالی گذشت و شنیدم دوباره داره به ترکیه میاد و خوشحال شدم که می‌تونم بعد از سال‌ها ببینمش. ولی این دیدار باز هم دو سه سال دیگه به تعویق افتاد. همیشه زنگ می‌زد و می‌گفت برات در کلیسا با رهبران کلیسا و با شبانان در دعا هستیم و منم می‌گفتم باشه و حرف رو عوض می‌کردم.

پسر دیگرم که کنارم زندگی می‌کرد شروع کرده بود در مورد مسیح با برادرش گفتگو کردن. وقتی چشم باز کردم دیدم داره کلام می‌خونه و صحبتهاش شده عین اون یکی برادرش.

اون یکی روی تلفن بود می‌تونستم قطعش کنم ولی این یکی از صبح هر کاری می‌کردم به مسیح و کتاب مقدس ربط می‌داد و می‌گفت راه خدا و کلام و مسیر او چیه و راه و راستی اینه و مرتب راه حل‌ها و صحبت‌هایی می‌کرد که واقعاً نمی‌شد در موردش چیزی گفت چون درست بود و کامل.

پس پسر کوچکتان هم ایمان آورده بود؟

بله و خیلی بی‌پروا در مورد مسیح بشارت می‌داد و با همه صحبت می‌کرد. توی خانواده همه بشارت رو ازش شنیده بودند. پسرخاله‌ها و دوست‌هاش هم ایمان آورده بودند و توی خونه جمع می‌شدند و در مورد مسیح صحبت می‌کردند و روی اسکایپ با برادرش گفتگو می‌کردن.

تا اینکه پسرم به من گفت برم ترکیه و خطری نیست. خیلی خوشحال بودم بعد از سال‌ها نزدیک ده سال می‌تونستم ببینمش و لمسش کنم. روز ورودم به ترکیه توی فرودگاه انگار روی ابرها بودم و وقتی بعد از این همه سال دیدمش و بغلش کردم وصف ناشدنیه.



من رو برد خونه خودش و همیشه فکر می‌کردم تنهاست در غربت، و همیشه می‌گفت من کلی بچه دارم و می‌خندید. وقتی وارد زندگیش شدم دیدم راست می‌گفت اینقدر تک به تک اعضای کلیسا دوستش دارند و با هم هستند که انگار ۱۰۰ تا نوه داشتم. کوچیک و بزرگ و پیر و جوون.

همشون پر از محبت. هر روز با محبتی عجیب می‌اومدن من رو می‌بردند بیرون و خرید و اینقدر احساس نزدیکی به هم داشتیم که انگار سال‌ها بود می‌شناختمشون و اونها هم من رو می‌شناختند. تا روز یکشنبه من رو بردن کلیسا و پرستش شروع شد. راستش به هزار بهونه باز فرار کردم و رفتم بیرون تا نشنوم که سرود می‌خونند و مسیح رو خدا صدا می‌زنن. می‌رفتم توی فروشگاه‌های نزدیک کلیسا و مشغول خرید می‌شدم تا کلیسا تموم می‌شد اما باز نمی‌دونم از کجا من رو پیدا می‌کردن و باز محبت‌هاشون جاری بود.

اوایل فکر می‌کردم بخاطر اینکه پسر من شبانشونه و رهبر کلیسا، به من محبت می‌کنند ولی رفته رفته دیدم اونها یه چیزی درونشون دارند که با تمام آدم‌های دیگه فرق داره. ایراد داشتند و مثل همه بودند ولی یه چیزی درونشون بود که شعله‌ور بود و پر از گرمایی که تا حالا ندیده بودم و نچشیده بودم. توی خرید حتی غر می‌زدم و خسته می‌شدم و باز می‌دیدم با محبت همراه من و مراقب همه چیز هستند. نمی‌دونم چطور وصف کنم چون فکر کنم چشیدنی هست و باید تجربه کرد تا درک کنید چی می‌گم.

خدا رو شکر برای محبت مسیح که ما را از تاریکی به نور خود فراخواند. پس به مسیح ایمان نداشتید هنوز؟

نه متاسفانه! فرار می‌کردم! عجیب بود که پسرم هم اجبار و فشاری روی اینکه چرا کلیسا نمیای و... نداشت.

تا اینکه یه روز با بچه‌های کلیسا بیرون بودم برای خرید و یکی از خانم‌ها گفت که پسرم سال‌هاست برای ایمان آوردنم دعا می‌کنه. هر روز، هر روز، و هر روز! گفتم آخه تو این دنیا آدم نمی‌دونه راه درست چیه. من اینجور به دنیا اومدم و مسلمان‌زاده‌ام! اگه خدا می‌خواست من تو خانواده مسیحی دنیا می‌اومدم. لبخندی زد و گفت اون چیزی که ازت دزدیده شده رو پیدا کن. اون وقت می‌بینی خدا برات چی می‌خواد.

راستش نفهمیدم چی میگه. رفتم خونه و وقتی وارد شدم صدای ساز زدن و پرستش پسرم از اتاق انتهای راهرو می‌اومد. خیلی وقت‌ها می‌رفت اونجا و دعا می‌کرد ولی اینبار صدا فرق داشت. آروم برای اینکه مزاحمش نشم رفتم و توی سالن نشستم. شروع کردم با صدای موسیقی و شعری که برام رسا نبود دعا کردن. ادای اونهایی که تو کلیسا بودن رو در می‌آوردم انگار سعی می‌کردم مثل اونها دعا کنم. چشمام رو بستم گفتم خدایا من نمی‌دونم راه چیه فقط می‌دونم تو این‌جور من رو آفریدی.

حس کردم یه نور جلوی چشمم هست، آروم چشمام رو باز کردم دیدم یه جاده رفته تا ته سالن. حس می‌کردم صدای رودخونه می‌یاد و دو طرف جاده درخت و سرسبزی هست. انگار نمی‌فهمیدم چیه بلند شدم و توی راه رفتم جلو. صدای رودخونه انگار دم گوشم بود. حسش می‌کردم یه دفعه دیدم پشت در اتاق انتهای سالن ایستادم و صدای ساز و سرود بلندتر شده. در رو آروم باز کردم و رفتم تو. پسرم کنار تخت نشسته بود و توی حال و هوای خودش بود. نشستم کنارش. انگار قدرتی رو دست‌هام نداشتم ولی یه چیزی دست‌هامو به طرفش برد و دستم رو گذاشتم روی زانوهاش. گفتم من چطور قلبم رو به این مسیح باید بدم؟

با تعجب بهم نگاه کرد و شروع کرد در مورد مسیح و راه ایمان صحبت کرد و گفت به زبان اقرار کنم و دعای نجات رو خوندم. آرامشی که هیچوقت تجربه نکرده بودم. دیگه با جرات می‌رفتم کلیسا و تعالیم رو شرکت می‌کردم. اینقدر سوال داشتم و همه با اشتیاق بهم جواب می‌دادند.

بعد هم برگشتم ایران. چند ماه بعدش خواهرم قلبش رو داد به مسیح. شهادت ایمان اون خیلی زیباست و عجیب خداوند از من و پسرم استفاده کرد برای این راه.

شکر! حتماً در آینده با ایشون هم مصاحبه خواهیم کرد. الان در ایران چکار می‌کنید؟

پسرم برامون موعظه و پیام و درس می‌فرسته. کمتر وقت می‌کنیم با هم حرف بزنیم ولی حس می‌کنم همیشه کنارمه.

شکر برای مسیح! نظرتون در مورد مجله چیه؟

با اشتیاق می‌خونم. آرزو و دعای ما این بود که این مجله چاپ بشه و بتونم به همه خانواده بدم و حالا این اتفاق افتاده و می‌تونم براش شکرگزار باشم. واقعاً خیلی مطالب آموزنده‌ای داره و ما ازش درس می‌گیریم، توی خونه بخصوص پسر کوچکم بسیار دنبال کننده همین مجله است و خودشم توی مجله خدمت می‌کرد. وقتی برای مصاحبه با ایمانداران ایرانی میره انگار همه وجودش رو تازه می‌بینم. اشتیاق و قلب مشتاقش کاملاً اون روز متفاوته.

ممنون که وقتتان را به ما دادید. آمین که شاهد شهادت‌های زیادی هر روز از اطرافیانتون باشیم که قلب‌هاشون رو تسلیم مسیح کردند؛ آمین.

نقش و نگار

گردآوری:
تیم جوانان اسمیرنا



در سال ۶۲۸ و ۶۲۹ امپراتور بیزانس هراکلیوس پس از جنگ‌های سخت و طولانی و پیروزی‌های عظیم خود در مصر و ایران به اورشلیم بازگشت و به جنگ‌های خود پایان داد. آثار، تابلوها و تمبرهای بیشماری در این دوره شکل گرفتند و چون امپراتوری‌ها پرستیده می‌شدند مسیحیت و کلیسا در تمام آن جفاها به خدمت ادامه دادند تا مسیحیت آزادانه توانست بشارت داده شود.

ظروف غذا در این دوره برای تزیینات بسیار مورد مصرف بود و هنرمندان به نقش این نگاره‌ها از تصاویر و تفاسیر کتاب مقدس پرداختند که خوشبختانه به دلیل محکم بودن این ماده اولیه اینک در موزه‌ها براحتی وجود دارند. به برخی از این آثار نگاهی خواهیم کرد. این آثار به ترتیب واقعه در کلام اشاره دارد:

داوود و الیاب

تصویری از کتاب اول سموئیل باب ۱۷ تا ۳۰ که داوود در این قسمت برای دیدار و خبر گرفتن از برادرانش وارد پشت صحنه جنگی می‌شود. برادرش الیاب او را محکوم می‌کند چرا که داوود ریز نقش و جوان بود. اما در ادامه می‌بینیم که داوود داوطلبانه با ایمان به خدای حقیقی وارد نبرد جنگ با جلیات غول‌پیکر می‌شود. جلیاتی که نه تنها الیاب را به ترس و لرز انداخته بود بلکه تمامی فرماندهان و پادشاه را نیز در پشت جنگ بی‌حرکت و بی‌امید نگه داشته بود.

جنس این ظرف از نقره است و در سال ۶۳۰ میلادی نقش بسته است.

داوود و کشتن شیر

باز در ادامه اثر قبل از همان باب‌های اول سموییل داوود اذعان می‌کند که همانگونه که شیر و حیوانات وحشی را کشته است تا گوسفندان خود را از دهان آنان رهایی و نجات دهد اینک نیز همان خدایی که او را از شیر و حیوانات وحشی رهایی داده و پیروزی بخشیده قادر است در برابر دشمنِ خداوند یعنی جلیات غول پیکر نیز پیروزی ببخشد. **داوود نه بر سلاح و زره بلکه به خدای خود اعتماد داشت و در زندگی خود آن را چشیده و تجربه کرده بود.**

این اثر نیز از نقره ساخته شده است.



مسح داوود

اثری است که باب‌های قبلی از اول سموئیل می‌پردازد و یادآور آن می‌شود که داوودی که حال با جلیات می‌جنگد همان است که به وسیله سموئیل نبی برای پادشاهی قوم خداوند مسح و انتخاب شده بود و هویت خود را می‌شناخت حتی مادامی که در لباس و یا تخت پادشاهی نبود. **مسح خداوند نیازی به جایگاه و قصر و زره و زوبین پادشاه ندارد بلکه نخست در پی پادشاهی خداوند بر زندگی خویش است.**

در این تصویر داوودی که در حال مسح شدن است از همه کوچک‌تر و در میان برادران از نظر جسمی نحیف‌تر است.

این اثر در سال ۶۳۰ بر روی نقره درج شد.

داوود و شائول

در این تصویر (اول سموییل ۱۷ :۳۲-۳۴) داوود از پادشاه درخواست می‌کند تا اجازه دهد به جنگ با جلیات وارد کارزار شود. شائول پادشاه را احترام می‌نهد. **داوود می‌دانست که خداوند پادشاهی را از شائول خواهد گرفت و داوود روزی پادشاه خواهد بود اما احترام به منتخب خدا و پادشاه خود را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند و درگیر غرور و کبر نیست. فروتنی داوود او را مردی موافق دل خدا ساخت.**

این ظرف نقره نیز از سری ظروف‌های این شماره است.

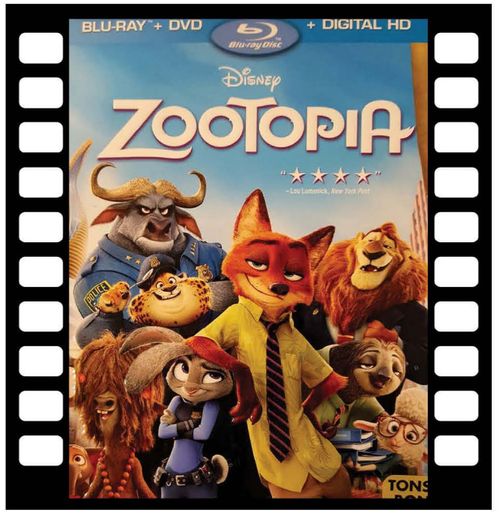


جنگ با جلیات

اثری که در همان راستا با سه تصویر کامل شد. داوود در تصویر بالای ظرف به جنگ جلیات می‌رود و ما بین آن‌ها پادشاه نظاره‌گر است که هم نشانی از نظر شائول پادشاه به این جنگ و هم دید خداوند بر این جنگ است. در میانه داوود با فلاخن درحال جنگ با جلیات است و در پایین جلیات نقش بر زمین است. ترتیب بالا به پایین نشانه‌گر پادشاهی خداوند بر این جنگ داوود بود که مغلوب کردن دشمن منجر شد و پیروزی در خداوند.

نگاهی به سینمای جهان





شناسنامه انیمیشن

انیمیشن زیبای زوتوپیا به کارگردانی و نویسندگی «بایرون هاوارد» و «ریچ مور»، محصول سال ۲۰۱۶ می‌باشد. این انیمیشن برنده جایزه اسکار و گلدن گلاب به عنوان بهترین انیمیشن سال ۲۰۱۷ و برنده ۳۳ جایزه معتبر دیگر بوده است و توانسته نظر بسیاری از علاقه‌مندان و منتقدان به انیمیشن را به خود جلب کند. از دیگر آثار این کارگردانان می‌توان به انیمیشن‌های گیسوکمند (Tangled)، رالف (Ralph) و خانواده سمپسون‌ها (Simpsons) اشاره کرد.

خلاصه انیمیشن

«زوتوپیا» ماجرای دنیایی را روایت می‌کند که ساکنان آن حیواناتی هستند که چگونگی زندگی مسالمت آمیز کنار هم را یاد گرفته‌اند. در گذشته حیوانات درنده و گوشتخواری که به حیوانات دیگر به عنوان غذا نگاه می‌کردند، حال با یکدیگر زندگی می‌کنند. «زوتوپیا» بزرگ‌ترین شهر دنیا است، مقصدی جادویی برای خیلی از حیوانات و جایی که خرگوش قصه زوتوپیا به نام «جودی» برای تحقق بخشیدن به آرزوهایش به آنجا سفر می‌کند و خیلی زود با این حقیقت مواجه می‌شود که «زوتوپیا» شهر بی‌نقصی نیست.

جودی که عاشق پلیس شدن و نجات مردم است با همین آرزو وارد شهر شده ولی برخلاف خواسته درونی با ورودش به پایگاه او را به عنوان مامور جریمه اتومبیل به کار می‌گیرند. او که در پی فرصتی برای اثبات لیاقتش است درگیر پرونده‌ای می‌شود که باعث وحشی نشان دادن حیوانات گوشتخوار شده و شهر را ملزم می‌کند تا جدایی اتفاق بیافتد و...



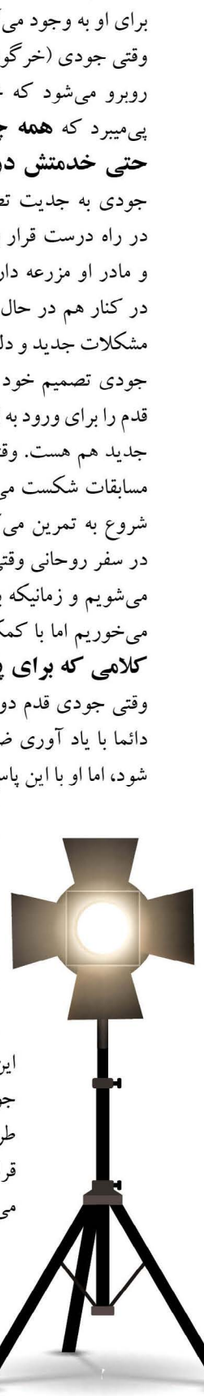
بررسی انیمیشن

انیمیشن زوتوپیا زندگی یک خادم و مشکلاتی که در راه خدمت برای او به وجود می‌آید را، به تصویر می‌کشد.

وقتی جودی (خرگوش) وارد دنیای جدید می‌شود با انتخاب‌هایی روبرو می‌شود که خلاف جهت خواسته‌های اوست و در انتها پی‌میبرد که **همه چیز برای نجات شهر لازم بوده است حتی خدمتش در جایگاهی کوچک.** از طرفی زمانی که جودی به جدیت تصمیم می‌گیرد وارد خدمت صادقانه شود و در راه درست قرار بگیرد اولین وسوسه به سراغ او می‌آید. پدر و مادر او مزرعه داران بزرگی هستند و تمام اعضای خانواده او در کنار هم در حال کار و مشغول به نوع زندگی دیگری هستند مشکلات جدید و دلتنگی برای گذشته از هر سو فشار می‌آورد اما جودی تصمیم خود را گرفته تا بر این وسوسه غلبه کند و اولین قدم را برای ورود به زندگی جدید بردارد، ولی این آغاز مشکلات جدید هم هست. وقتی جودی به قدرت خودش تکیه می‌کند در مسابقات شکست می‌خورد اما زمانیکه با استفاده از کتاب راهنما شروع به تمرین می‌کند، پیروز می‌شود. همانند بسیاری از ما که در سفر روحانی وقتی گناه را می‌شناسیم، متوجه ضعف‌های خود می‌شویم و زمانیکه با توان خود می‌خواهیم قدم برداریم شکست می‌خوریم اما با کمک روح خدا و کلام او پیروزی را می‌چشیم **کلامی که برای پاهای ما چراغ است و رهنماست.**

وقتی جودی قدم دوم را برای ورود به خدمت برمی‌دارد، پدر او دائما با یاد آوری ضعف‌ها و ترس‌هایش می‌خواهد مانع رفتن او شود، اما او با این پاسخ، قدم دوم را نیز پشت سر می‌گذارد: «**تنها چیزی که باید از آن بترسیم خود ترس است**».

زمانیکه جودی به دنبال وظیفه‌ای مهم است به او تنها مسئولیت گذاشتن برگه جریمه بر روی ماشین‌ها داده می‌شود و او این را درک نمی‌کند. در همین انجام وظیفه کوچک او با شخصیت روباه آشنا می‌شود و در طول این انیمیشن شاهد هستیم که بزرگ‌ترین ترس جودی روباه است و خطرهای احتمالی که از طرف او ممکن است متحمل شود اما جودی با قرار گرفتن در کنار روباه با ترس خود مقابله می‌کند و به همین دلیل در مسیر درست قرار گرفته و یکی از پرونده‌های سنگین پلیسی را به انتها می‌رساند.



هر شاگرد مسیح نیز به شاگردسازی و تعلیم و ثمره آوردن دعوت شده است تا وارد خدمت خداوند شود و دقیقاً در زمانی که فکر می‌کنیم مثل جودی به هدف خود رسیدیم و در زوتوپیاهای خود قرار داریم **باید همواره به یاد داشته باشیم آنکه از همه کوچک‌تر است می‌تواند خادم باشد زیرا که مثل جودی دقیقاً در این موقع است که با وسوسه غرور زندگانی و گرفتن وعده‌های دنیایی، وعده پول، قدرت و یا شهرت مواجه می‌شویم و ممکن است از مسیر اصلی خارج شویم.**

آمین که شاگردان راستینی برای مسیح باشیم و با هدایت روح القدس در خدمتمان به پیش رویم.

در پایان پیشنهاد تماشای این انیمیشن زیبا را برای شما داریم و همینطور مشارکت با خانواده و فرزندانتان در مورد این فیلم می‌تواند بهانه زیبایی برای ایجاد رابطه و درک و رشد بهتر همه خانواده در مسیح باشد. به فرزندانمان گفتگوی سازنده و رشد در مسیح را بیاموزیم.



نگاهی به سینمای ایران



شناسنامه فیـــلم

«انزوا» اولین اثر بلند مرتضی علی عباس میرزایی است که قبلاً در کارنامه هنری خود چند فیلم کوتاه را داراست.

این فیلم محصولی است که با تهیه کنندگی پیمان جعفری و تیم نسبتاً خوب پشت‌صحنه توانست اثری قابل تامل را به جا گذارد.

در این فیلم از بازیگرانی همچون، امیرعلی دانایی، نادر فلاح، بهنوش بختیاری، اندیشه فولادوند، جمشید هاشم‌پور و همایون ارشادی، مهران رجبی و... بهره برده است که هر یک نقش بسزایی در شکل‌گیری این اثر داشته‌اند.

خلاصـــه فیـــلم

پس از تصادف و فوت زهره در پی فرار و ترس از شخصی که او را تعقیب می‌کند همسر او، پرویز (امیرعلی دانایی) برای خاکسپاری همسرش و رسیدگی به دو فرزندشان، موفق به گرفتن مرخصی و آزادی موقت از زندان می‌شود.

در پی این آزادی شک و تردید او نسبت خیانت همسرش با توجه به شواهد و حرف دیگران به اوج خود می‌رسد. پرویز که در پی یافتن مکانی برای فرزندانش است به تمامی دوستان و خانواده‌اش سر می‌زند و هر یک را در وضعیتی می‌بیند که ترجیح می‌دهد کودکانش را به آنها نسپارد و لاجرم در پی فرار از کشور با حقیقتی در این میان روبرو می‌شود.

پرویز در می‌یابد که همسرش به او خیانت نکرده، بلکه وفادارانه در پی آموختن عشق به فرزندانش بوده است و در این بین تعقیب کننده‌ای که باعث مرگ زهره شده است کسی نیست جز دوست پرویز در زندان که از طرف خود او ماموریت تعقیب زهره را به عهده گرفته است.

این احساس گناه منجر به دگرگونی عمیقی در پرویز می‌شود، به طوری که تصمیم می‌گیرد...

بررســی فیـــلم

«انزوا» می‌تواند نامی برای یادآوری یکی از دلایل انزوا باشد که همان شک و تردید و عدم اطمینان است. پرویز که به راحتی اجازه داده است در زندگی و رابطه‌اش همواره سَم پاشیده شود و افکار و عشق او دچار مسمومیتی عمیق شود.

اگر به ثمرات این شک و تردید نگاهی مختصر بیاندازیم در می‌یابیم که خشم و عصبانیت و سردی در رابطه و عدم انگیزه قسمتی از این میوه‌ها خواهد بود. مسمومیت چنان چشمان پرویز را کور کرده است که حتی عشق دختر خود را نادیده می‌گیرد و گمان می‌کند که باید او را کنترل کرده و در زیر حجاب پنهان کند. فارغ از اینکه دختر او وفاداری را از مادر آموخته و با تکیه بر همان وفاداری مراقب برادر کوچک خود است.

میوه این شک، جز ویرانی و جدایی چیزی نبوده بطوری که پرویز حتی به بهترین دوستان خود شک می‌کند که با همسرش رابطه‌های پنهانی داشته‌اند و تمامی شواهد او را به سمت رشد این شک سوق می‌دهد.

به راستی شک بذر شیطان است و به خوبی می‌داند چطور آن را در درون همه ما رشد دهد و آن را آبیاری نماید.

اما با یافتن حقیقت پی به آن می‌برد که خود او بزرگترین گناهکار است و با شکی که داشته باعث مرگ همسرش و بی‌مادری و آوارگی فرزندانش شده است. این آغاز تحولی است در ما که بدانیم نسبت به خداوند گناه کرده‌ایم ولی پله دوم زدن به این دریای طوفانی است و به سمت مسیح و **بخشش رایگان** او شنا کردن است.

بخششی که ما را نه تنها دگرگون می‌کند بلکه در ما خلقتی تازه را به وجود می‌آورد. زخم‌های روح را شفا می‌بخشد و بذر و دانه این شک را از ریشه جدا می‌سازد و با روح‌القدس این تَرَک‌ها و شکاف‌های قدیمی را پر می‌سازد.

امروز روز تحول و شروعی تازه برای هر کدام از ما می‌تواند باشد.

امیدواریم با دیدن این فیلم در مشارکت خانواده به این زخم‌ها و بذرهای کاشته شده شیطان بیاندیشیم و دریابیم که مسیحِ شفا دهنده منتظر بازگشت هر یک از ما می‌باشد، آمین.



معرفی کتاب

نام کتاب: ۲۶۳ سوال که پولس، رسول عیسی مسیح می‌پرسد



گردآوری شده توسط: باب تیدی و رید دیویدسون

باب تیدی و رید دیویدسون با سوالاتی که در این کتاب از کلام خدا گردآوری کرده‌اند ذهن خواننده را به چالش می‌کشند و قلب‌های ما را تحت تاثیر قرار می‌دهند. این کتاب شامل گزیده‌ای کوتاه از کتاب بیش از یک نجار به قلم جاش مک داول هم می‌باشد.

«بکله» در مقدمه این کتاب می‌گوید: «اکثر ما از سوال پرسیدن می‌ترسیم چرا که سوالات ما را وادار می‌کنند تا با دقت بیشتری گوش بسپاریم و در واقع از طریق سوالات دیگران می‌توانند آنچه که درون ماست را ببینند!» او ادامه می‌دهد که با خواندن این کتاب و سوالات احساس می‌کردم همواره پولس رسول به چشمان من می‌نگرد این سوالات را می‌پرسد و منتظر پاسخ‌های من می‌باشد.

در حقیقت باب تیدی و دیویدسون ما را در سفرهای پولس همراه می‌کنند و کمک می‌کنند تا با پیام‌ها ارتباط بگیریم و در آنچه که پولس رسول می‌گفت اعم از دعاهایش... نگرانی‌هایش برای ایمانداران و احساساتش، ما هم شریک شویم.

او همچنین ما را تشویق می‌کند که نه تنها بر این سوالات تامل کرده بلکه برای درک بیشتر به کتاب مقدس مراجعه کنیم تا پاسخ را نیز دریافت کنیم.

پولس در نامه‌های خود از سوالات به عنوان راهی برای ترغیب خوانندگانش به تفکر و تامل استفاده می‌کرد.

باب تیدی نیز، دو نمونه از سوالات محبوبش را که پولس رسول می‌پرسد با خوانندگان به اشتراک می‌گذارد:

تو کیستی، ای خداوند؟ اعمال رسولان ۲۲ :۸

من باید چکار کنم ای خداوند؟ اعمال رسولان ۲۲ :۱۰





ما در این کتاب سوالات پولس را که در رسالات و نامه‌هایش نوشته شده به صورت جدا شده از هر رساله مشاهده می‌کنیم که در این بین رساله اول قرنتیان بیشترین تعداد سوالات را با ۱۰۸ پرسش در خود جای داده است. در اینجا چند نمونه از سوالات در رسالات مختلف را با شما به اشتراک می‌گذاریم:

به ایشان گفت: آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟ اعمال رسولان ۲:۱۹

هرگاه خدا با ما است، کیست به ضد ما؟ رومیان ۸:۳۱ ب

او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همه ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ رومیان ۸: ۳۲

خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بیازمایید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟ دوم قرنتیان ۵: ۱۳

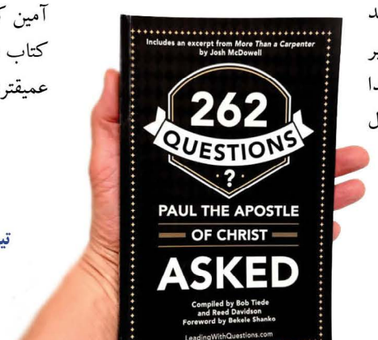
آیا اکنون تایید مردم را خواهانم یا خدا را؟ غلاطیان ۱:۱۰ الف

یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ غلاطیان ۱:۱۰ ب

چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما قوانین و مقررات نهاده می‌شود؟ که لمس مکن و به آن لب نزن و برآن دست مگذار. کولسیان ۲: ۲۰ - ۲۱

زیرا که چیست امید و شادی و تاج فخر ما؟ اول تسالونیکیان ۲:۱۹

زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟ اول تیموتائوس ۳: ۵



در انتهای این کتاب بعد از سوالات درج شده داستان زندگی و شرح ایمان پولس را می‌خوانیم که قبل از ملاقات با عیسی در صدد قتل پیروان عیسی بود که بعدها بعد از ملاقات با عیسی به پولس رسول تبدیل شد. باب تیدی می‌گوید: یکی از شهادت های نافذ مسیحیت، داستان پولس رسول است. او در ادامه نیز، ما را به این تامل وامی‌دارد که **ما چطور فکر می‌کنیم؟**

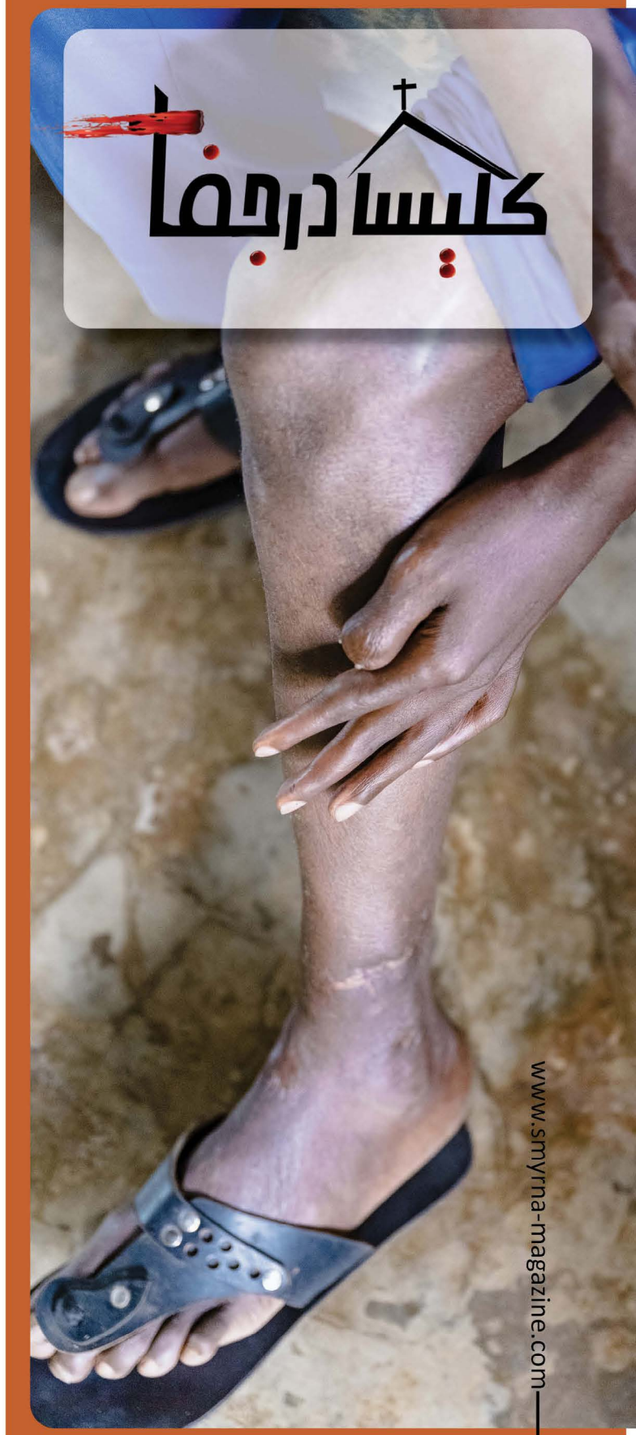
پولس رسول پس از تجربه یک اتفاق دگرگون کننده با عیسی کاملا اعتقاداتش را در مورد او عوض کرد. آیا تا به حال شما چنین تحولی را در کسی دیده‌اید؟ آیا تا به حال آن را تجربه کرده‌اید؟ به نظر شما چرا تبدیل پولس باید اینقدر چشمگیر باشد؟ نقشه خدا برای زندگی پولس چه تفاوتی با نقشه پولس داشت؟ پولس متوجه شد که مسیح از طریق صلیب، لعنت گناه ما را بر خود گرفت و خدا او یعنی مسیح، که گناه را نشناخت در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی عدالت خدا شویم. با توجه به رستاخیز مسیح می‌توان گفت مرگ او بر صلیب نه تنها شکست نبود بلکه یک پیروزی بزرگ بود. آمین.

از شما خوانندگان این صفحه دعوت می‌کنیم تا برای تامل بر سوالات و داستان زندگی پولس این کتاب را به صورت کامل مطالعه کنید شما می‌توانید از طریق راه‌های ارتباطی برای دریافت نسخه چاپی این کتاب با ما تماس بگیرید.

آمین که با خواندن این کتاب و تامل بر سوالات برگرفته شده از کتاب مقدس بیشتر به خواندن کلام خدا علاقمند شوید و درک عمیقتری پیدا کنید. فیض خداوند ما عیسی با شما.



تیم معرفی کتاب اسمیرنا



وفاداری به یک تعهد

تمیستوکرس در سال ۲۰۱۱، زمانی که با «دبورا» ازدواج کرد، تنها یک مسیحی اسمی بود. دبورا نیز مسلمانی اسمی به شمار می‌رفت. آن‌ها در شهری در شمال تانزانیا زندگی می‌کردند؛ شهری که مسلمانان و مسیحیان در کنار یکدیگر سکونت داشتند.

چندی پس از ازدواجشان، کشیشی به در خانه آن‌ها آمد و از این زوج دعوت کرد تا یکشنبه آینده در کلیسا حضور پیدا کنند. تمیستوکرس دعوت او را پذیرفت. روز یکشنبه باران شدیدی می‌بارید، اما تمیستوکرس به همسرش گفت: **«ما قول داده‌ایم و باید به تعهدمان وفادار بمانیم.»**

آن روز، در جریان مراسم پرستش، خدا قلب هر دوی آن‌ها را لمس کرد و تمیستوکرس و دبورا زندگی خود را کاملاً به عیسی مسیح سپردند و به پیروان واقعی او تبدیل شدند.

چند سال بعد، در یکی از جلسات یکشنبه، کشیشان با اشتیاق فراوان درباره ضرورت دعا موعظه کرد. این پیام چنان بر قلب تمیستوکرس اثر گذاشت که تصمیم گرفت به مدت شش ماه، هر شب را در کلیسا به دعا بگذراند. هر شب اعضای کلیسا حدود ساعت ۹ یا ۱۰ گرد هم می‌آمدند، زمانی را به دعا اختصاص می‌دادند و سپس تعداد کمی از آنان تا صبح در کلیسا می‌ماندند؛ نوبتی استراحت می‌کردند و دوباره به دعا برمی‌خاستند.

حدود دو ماه از آغاز این جلسات گذشته بود که معلم مدرسه‌ای به نام «دیونیز» به جمع آنان پیوست. او نیز ایماندار بود، اما ایمانش چندان فعال نبود. پدرش مسیحی و مادرش مسلمانی متعصب بود. با ادامه جلسات شبانه، دیونیز نیز خود را متعهد کرد که هر شب همراه آنان دعا کند. برای تمیستوکرس و کشیش کلیسا، حضور دیونیز نشانه‌ای دیگر از قدرت دعا بود.

در فاصله کمتر از یک مایل از کلیسا، مسجدی قرار داشت و مسلمانان منطقه به‌خوبی از این جلسات شبانه آگاه شده بودند. هرچند در تانزانیا، که اکثریت جمعیت آن مسیحی هستند، پیروان مسیح می‌توانند آزادانه ایمان خود را ابراز کنند، اما شهر محل زندگی تمیستوکرس در نزدیکی مرز اوگاندا قرار داشت؛ منطقه‌ای که گاهی مسلمانان افراطی نفوذ قابل توجهی داشتند.

به‌ویژه نوایمانانی که پیشینه اسلامی داشتند، گاه با فشارهای شدید خانواده، تهدید، حمله به خانه‌ها یا حتی کلیساها روبه‌رو می‌شدند. روزی، هنگام برگزاری جلسه‌ای در مسجد، ناگهان دسته‌ای بزرگ از زنبورها وارد ساختمان شدند و مراسم را بر هم زدند. برخی از مسلمانان این حادثه را به جلسات دعای مسیحیان نسبت

دادند و باور داشتند که آنان مسجد را نفرین کرده‌اند. از آن پس، خشم نسبت به گروه دعای شبانه روزبه‌روز بیشتر شد و فضای شهر به سوی خشونت پیش رفت.

رؤیایی هشداردهنده

در سیزدهم اکتبر سال ۲۰۱۴، تمیستوکرس خوابی عجیب دید. در خواب، وارد خانه‌ای شد که در آن، مسلمانان و مسیحیان در کنار یکدیگر ایستاده بودند و همگی سرودهای پرستشی می‌خواندند. در میانه خانه، پیکری در کفنی سفید قرار داشت و نوری درخشان بر آن می‌تابید...

حمله

صبح روز بعد، تمیستوکرس هنگام رفتن به کلیسا، خواب خود را برای کشیش تعریف کرد. در کمال شگفتی، کشیش گفت که او نیز همان شب خوابی بسیار مشابه دیده است.

کشیش گفت:

«شاید قرار است مسلمانان و مسیحیان در مراسم تشییع جنازه یک ایماندار تازه‌وارد که از پیشینه‌ای متفاوت آمده، کنار هم جمع شوند.»

هرچند هر دو از این شباهت تعجب کرده بودند، اما دیگر به آن فکر نکردند.آن شب، پس از پایان جلسه دعا، تنها تمیستوکرس و دیونیز در کلیسا ماندند تا مانند شب‌های گذشته تا صبح دعا کنند. دیونیز مشغول دعا بود و تمیستوکرس برای ساعتی استراحت کرد. در خواب احساس کرد با کسی درگیر شده و نور شدیدی مدام به صورتش می‌تابد. ناگهان از خواب پرید. این خواب نبود.

مردی که چراغی بر پیشانی بسته بود، با قمه‌ای بزرگ پی‌درپی به سوی سر او حمله می‌کرد. گروهی از مردان وابسته به مسجد برای حمله به کسانی که آن شب در کلیسا حضور داشتند، وارد ساختمان شده بودند. تمیستوکرس که هنوز کاملاً هوشیار نشده بود، تلاش می‌کرد از خود دفاع کند. نور چراغ مستقیم به چشمانش می‌تابید و مهاجم با تمام قدرت قمه را فرود می‌آورد. او بعدها گفت:

«دست‌هایم را سپر کردم تا ضربه به سرم نخورد. به همین دلیل بازوهایم را بریدند.»

وقتی چشمانش به نور عادت کرد، با ناباوری دریافت که بسیاری از مهاجمان را می‌شناسد. در همان لحظه احساس کرد خدا با او سخن می‌گوید. «صدایی شنیدم که گفت: **«سنگی بردار.»**

تمیستوکرس سنگی را که کنار دستش بود برداشت و به سوی مهاجم پرتاب کرد. سنگ به سر او برخورد کرد و او را نقش بر زمین ساخت. اما حمله ادامه یافت. تمیستوکرس نیز بر زمین افتاد و دیگر نتوانست برخیزد. پای چپش درست بالای مچ تقریباً از بدن جدا شده بود. یکی دیگر از مهاجمان نیز سه ضربه دیگر با چاقوی



اسلام‌گرایان به تمیستوکرس و یک دوست حمله کردند، در حالی که آنها تمام شب را در کلیسا در دعا بودند.

بزرگی بر بدن او وارد کرد و سپس همگی از محل گریختند. در همان لحظه، تمیستوکرس آخرین بار دوستش، دیونیز، را زنده دید. دیونیز ضربه‌ای سهمگین به سرش خورده بود و در تاریکی تلاش می‌کرد راه فرار پیدا کند. او به دیوار برخورد کرد، نقش بر زمین شد و در نزدیکی ورودی کلیسا جان سپرد.

زنده ماندن

تمیستوکرس که بیم داشت مهاجمان بازگردند، با زحمت فراوان خود را از ساختمان بیرون کشید. نیمی از مسیر را سینه‌خیز و نیمی دیگر را با کشیدن بدنش بر زمین طی کرد. از میان مزرعه‌ای گذشت و خود را به مسیر باریکی رساند؛ به امید آنکه رهگذری او را پیدا کند. او یقین داشت که آخرین لحظات زندگی‌اش فرا رسیده است. پس با تمام وجود دعا کرد:

«خدایا، مرا ببخش. اگر به هر شکلی نسبت به تو خطا کرده‌ام، مرا ببخش و اکنون جانم را بپذیر.»

حدود ساعت دو و نیم بامداد، زنی او را پیدا کرد. برایش آب آورد و مأموران را خبر کرد. اندکی بعد نیروهای امدادی او را به بیمارستان منتقل کردند. صبح همان روز، دبورا فهمید که همسرش به‌شدت مجروح شده و دیونیز نیز کشته شده است. وقتی به بیمارستان رسید و برای نخستین بار همسرش را دید، از شدت جراحات او شوکه شد. دبورا می‌گوید:

«همین که چشممان به هم افتاد، من شروع به گریه کردم و او هم گریه کرد.»

پزشکان تنها برای مدت کوتاهی اجازه ملاقات دادند و هیچ توضیحی درباره وضعیت جسمانی او ارائه نکردند.

اما هنگامی که دبورا از اتاق خارج شد، صدایی در دل خود شنید





تمیستوکرس و دبورا برای ابراز شکرگزاری و سپاس خود به خداوند، از سرمایه حاصل از یک کسب و کار موفق برای ساخت یک کلیسا استفاده کردند.

که می‌گفت: **«نترس؛ من با تو هستم.»**

اندکی بعد پلیس یکی از مهاجمانی را که تمیستوکرس شناسایی کرده بود دستگیر کرد. لباس‌های خون‌آلود او نیز به‌عنوان مدرک کشف شد.



چند روز بعد، افرادی ناشناس برای تمیستوکرس غذا و نوشیدنی به بیمارستان آوردند.

درست زمانی که دبورا می‌خواست آبمیوه‌ای را که یکی از آنان آورده بود به همسرش بدهد، احساس کرد روح‌القدس به او هشدار می‌دهد که این کار را انجام ندهد.

وقتی پرسید چه کسی آبمیوه را آورده است، مردی که آن را آورده بود، با عجله از اتاق خارج شد.

بعدها مشخص شد او از بستگان یکی از مهاجمان بوده است و پلیس نیز تأیید کرد که نوشیدنی حاوی سم بوده است.

در فرصتی دیگر نیز شخصی پیشنهاد کرد مبلغی پول به آن‌ها بدهد؛ مبلغی که به احتمال زیاد برای منصرف کردنشان از پیگیری پرونده بود. فرد دیگری نیز غذایی برایشان آورد که گمان می‌رفت آلوده شده باشد.

با وجود تمام این اتفاقات، مردی که به اتهام قتل دیونیز و حمله به تمیستوکرس بازداشت شده بود، به دلایلی نامعلوم آزاد شد. تمیستوکرس هنوز هم گاهی مهاجمان خود را در شهر می‌بیند. اما درباره آنان تنها یک جمله می‌گوید:

«من آن‌ها را بخشیده‌ام. آنان نمی‌دانستند چه می‌کنند؛ درست همان‌گونه که عیسی بر صلیب فرمود: «ای پدر، ایشان را بیامرز، زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.»

شکرگزاری

خبر این حمله به یکی از همکاران خط مقدم خدمت رسید و او برای ملاقات با تمیستوکرس به بیمارستان رفت. سازمان «صدای شهدا» (VOM) هزینه‌های درمان او را تقبل کرد؛ از جمله ده عمل جراحی، درمان عفونت‌های متعدد و ماه‌ها توان‌بخشی. یکی از خادمان محلی درباره او گفت:

«اینکه امروز تمیستوکرس زنده است، خود یک معجزه است.»





بالا سمت راست: او اکنون به عنوان یک کشیش خدمت می‌کند و همسر و سه دخترش را برای رشد در ایمان رهبری می‌کند. بالا سمت چپ: تمیستوکرس به همراه همسرش دبورا و سایر اعضای خانواده.

اما ذهن تمیستوکرس، حتی در همان روزهای نخست بستری بودن، تنها درگیر درد و جراحاتش نبود. او مدام به این فکر می‌کرد که چگونه می‌تواند محبت خدا را که جانش را حفظ کرده بود، پاسخ دهد. بارها از خود می‌پرسید:

«چگونه می‌توانیم برای تمام آنچه خدا برای ما انجام داده است، از او تشکر کنیم؟»

سرانجام به تصمیمی بزرگ رسید. او و همسرش، دبورا، زمینی را که ارزشمندترین دارایی‌شان بود، به کلیسا تقدیم کردند؛ هدیه‌ای برای شکرگزاری از خدا. وقتی اعضای کلیسا از این تصمیم باخبر شدند، بسیاری از آنان اشک ریختند. اما خانواده تمیستوکرس نمی‌توانستند این تصمیم را درک کنند. پدرش به او گفت:

«شنیده‌ام زمینت را به کشیش بخشیده‌ای.»

تمیستوکرس پاسخ داد:

«من زمینم را به کشیش ندادم؛ **آن را به خداوند تقدیم کردم.**»

از آنجا که مهاجمان همچنان در همان شهر زندگی می‌کردند و بارها با آنان روبه‌رو می‌شدند، تمیستوکرس و دبورا تصمیم گرفتند برای حفظ امنیت خانواده‌شان به منطقه‌ای دیگر نقل مکان کنند. همکاران خدمت نیز به او کمک کردند تا کسب‌وکاری کوچک در زمینه پرورش مرغ راه‌اندازی کند؛ زیرا به دلیل آسیب شدید پا دیگر نمی‌توانست مانند گذشته سنگ‌تراشی کند. **خدا این کار کوچک را برکت داد. درآمد این کسب‌وکار به اندازه‌ای رسید که آن‌ها توانستند زمینی تازه خریداری کنند و بر روی آن کلیسایی جدید بنا کنند.**

امروز آن کلیسا دارای ۷۱ عضو است و ۱۵۰ کودک نیز به طور منظم در برنامه‌های آن شرکت می‌کنند. یکی از رهبران کلیسا درباره او می‌گوید:

«تمیستوکرس، شبان واقعی ماست. هر آنچه امروز اینجا می‌بینید، نتیجه محبت و قلب اوست. ما او را دوست داریم و او نیز ما را دوست دارد.»

در کنار شبانی کلیسا، تمیستوکرس آرزوی دیگری نیز در دل دارد. او می‌خواهد آموزش بیشتری درباره خدمت در میان مسلمانان ببیند تا بتواند همان محبتی را که سال‌ها پیش از یک کشیش دریافت کرد، اکنون به دیگران منتقل کند.

همان کشیشی که روزی در خانه او را زد و تنها با یک دعوت ساده، مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر داد.

دبورا نیز با قدردانی از خدا و همه ایماندارانی که در سخت‌ترین روزهای زندگی در کنارشان ایستادند، می‌گوید:

«برای همه آنان خدا را شکر می‌کنم. دعا می‌کنم خداوند برکت فراوان به زندگی‌شان بدهد، زیرا درست زمانی که امیدم را از دست داده بودم، آن‌ها آمدند و در شرایط ما دخالت کردند و دوباره مرا برپا ساختند.»

در یکی از جلسات پرستش، تمیستوکرس با چشمانی اشکبار پشت منبر ایستاد. او دیگر درباره زخم‌هایش سخن نگفت. از درد، از جراحی‌ها، از مهاجمان یا از شب حمله نیز چیزی نگفت. تنها سرش را به سوی آسمان بلند کرد و با زبان سواحیلی گفت:

«آسانته، یسو.»

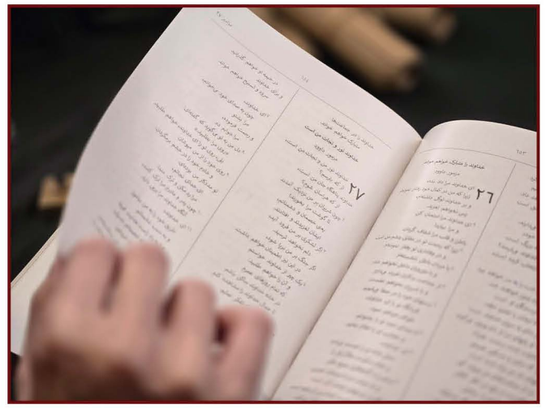
«متشکرم، عیسی.»



بر گرفته‌شده از مجله ندای شهدا

سبک زندگی سالم

اهمیت و تاثیر مطالعه بر زندگی فردی و اجتماعی



مطالعه کتاب دوستی ساکت اما پر از سخن است که تاثیرات شگرفی بر ذهن، رفتار، و عملکرد فرد در زندگی شخصی و اجتماعی دارد. مطالعه به زندگی انگیزه می‌دهد، ذهن را تقویت می‌کند و محرکی عالی برای مغز است. علاوه بر این، مطالعه فرصتی برای رشد علمی و افزایش دانش فراهم می‌کند.

در این دوره از تکنولوژی پیشرفته و هوش مصنوعی، انتخاب با ماست: آیا وقت خود را در فضای مجازی سپری کنیم یا با مطالعه، دانش و بینش خود را گسترش دهیم؟ منابع الکترونیکی و کتاب‌های آنلاین به ما امکان دسترسی به اطلاعات غنی و متنوع را می‌دهند که می‌تواند سطح دانش و آگاهی ما را بالا ببرد.

شما چگونه از تکنولوژی برای رشد شخصی خود استفاده می‌کنید؟



سلامت مغز و کاهش استرس از طریق مطالعه

مطالعه کتاب باعث تحریک سلول‌های مغزی شده و به جلوگیری از زوال عقل و بیماری‌هایی مانند آلزایمر کمک می‌کند. همچنین، خواندن کتاب روشی موثر برای کاهش استرس و اضطراب است. وقتی مغز درگیر مطالعه است، تاثیرات مثبتی بر روی سیستم بدن گذاشته و موجب آرامش بیشتر می‌شود. آیا برنامه‌ای برای تقویت مغز و کاهش استرس خود دارید؟

تقویت حافظه و مهارت‌های ذهنی با مطالعه

مطالعه نه تنها حافظه شما را بهبود می‌بخشد، بلکه توانایی‌های ذهنی شما را نیز تقویت می‌کند. با خواندن کتاب، جزئیات و مفاهیم مهم به صورت ناخودآگاه در ذهن شما جای می‌گیرند که باعث تقویت تفکر و حافظه می‌شود.

تاثیر مطالعه بر تفکر، واژگان و نوشتار

هرچه بیشتر مطالعه کنید، درک عمیق‌تری از زندگی پیدا می‌کنید. مطالعه به شما کمک می‌کند تا واژگان و اصطلاحات جدید یاد بگیرید و سبک نوشتاری خود را بهبود بخشید. علاوه بر این، مطالعه مهارت‌های کلامی و بیان شما را در گفتگوها و تعاملات اجتماعی تقویت می‌کند. آخرین واژه یا اصطلاحی که از کتاب یاد گرفتید چه بوده است؟

مطالعه راهکاری برای مدیریت مشغله‌های ذهنی و زندگی مدرن

در دنیای پرمشغله امروز، مطالعه کتاب به شما کمک می‌کند تا ذهن خود را از نگرانی‌ها و دغدغه‌های روزمره رها کنید و زمان

خود را به شکل مفیدتری مدیریت کنید. این کار نه تنها شما را از استرس‌های زندگی مدرن دور می‌کند، بلکه به شما کمک می‌کند تا مهارت‌های تازه‌ای در زندگی کسب کنید.

الهام‌بخشی کتاب در نقش‌های مختلف زندگی

مطالعه کتاب می‌تواند الهام‌بخش باشد و به شما کمک کند تا در نقش‌های مختلف زندگی‌تان مانند پدر، مادر، همسر، یا در شغل‌تان بهتر عمل کنید. مطالعه همچنین می‌تواند به بهبود سلامت روان و کاهش افسردگی کمک کند. آیا مطالعه کتابی بوده که الهام‌بخش شما در یکی از نقش‌های زندگی‌تان باشد؟

تاثیر مطالعه بر بهبود روابط اجتماعی و فردی

مطالعه به شما می‌آموزد که چگونه در گفتگوها و تعاملات اجتماعی از واژگان مناسب استفاده کنید و روابط خود را با دیگران بهبود بخشید. این کار به افزایش ادب و احترام در برخوردهای اجتماعی کمک می‌کند و تعاملات موثرتری به دنبال دارد. چگونه مطالعه به شما کمک کرده تا در روابط اجتماعی موفق‌تر باشید؟

رشد معنوی و شخصی از طریق مطالعه کتاب‌ها

مطالعه منظم کتاب‌ها نه تنها به رشد فردی کمک می‌کند، بلکه باعث تقویت خودباوری و افزایش انضباط فردی نیز می‌شود. علاوه بر این، مطالعه به شما این امکان را می‌دهد تا در مسیر زندگی با قدرت بیشتری گام بردارید و با هماهنگی در مسیر اهداف الهی پیش بروید. آیا کتابی بوده که به رشد معنوی و شخصی شما کمک کرده باشد؟

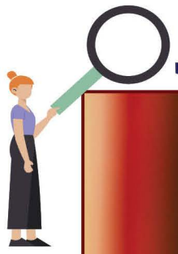
افزایش خلاقیت و یادگیری مهارت‌های جدید با مطالعه

مطالعه کتاب به گسترش افق‌های فکری و تقویت خلاقیت کمک می‌کند. همچنین، شما می‌توانید مهارت‌های جدیدی مانند آشپزی، هنرهای دستی یا روان‌شناسی را از طریق مطالعه بیاموزید. کتاب‌ها به شما فرصت می‌دهند تا با ایده‌ها و روش‌های جدید آشنا شوید و زندگی خود را بهبود بخشید. آیا تاکنون کتابی خوانده‌اید که مهارت جدیدی به شما آموخته باشد؟

پایان‌بخش: تشویق به مطالعه منظم

مطالعه کتاب فواید بی‌شماری برای زندگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی شما دارد. ما شما را به مطالعه منظم کتاب‌های مختلف تشویق می‌کنیم. مطالعه، دریچه‌ای به سوی جهان‌های جدید، تفکر عمیق‌تر و زندگی بهتر است.

زیرا خدا، نه خدای بی‌نظمی،
بلکه خدای صلح و آرامش است.



گردآوری:
تیم تحقیق اسمیرنا





و اوست که بخشید برخی را به عنوان رسول، برخی را به عنوان نبی، برخی را به عنوان مبشر و برخی را به عنوان شبان و معلم، تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح، تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندای کامل قامت مسیح برسیم.

با اطاعت و پیروی از فرامین عیسی در کتاب مقدس از شاگردان او باشیم.

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا، یک نوع غذای بین المللی با نام «**گراتن سبزیجات**» را با شما همراهان به اشتراک می‌گذاریم.

برای طبخ این غذا، از هر نوع سبزیجاتی می‌توان استفاده کرد.

مواد لازم برای پخت گراتن سبزیجات:

سیب زمینی	۲عدد
سیب زمینی شیرین	۱عدد
پیاز ریز(شالوت)	۵ عدد
قارچ ریز	۱۵۰ گرم
کدو سبز	۱ عدد متوسط
فلفل کبابی یا دلمه‌ای	۱عدد
بروکلی	۵۰ گرم
گوجه ریز گیلاسی	۶ عدد

گراتن سبزیجات

مواد لازم برای سس:

شیر	۴۰۰ میلی گرم
کره	۱۰۰ گرم
آرد	۵۰ گرم
پنیر گودا یا پیتزا	۱۰۰ گرم
تخم مرغ	۲ عدد

پودر سیر، آویشن، نمک و فلفل بسته به ذائقه

طرز تهیه

- سیب زمینی‌ها، کدو، بروکلی و فلفل دلمه‌ای را خردکرده و با پیازهای ریز، درون ظرف پیرکس می‌ریزیم.
- در قابلمه‌ای کره را ذوب کرده، آرد را با کره تفت می‌دهیم. شیر را کم کم به آرد و کره، افزوده و هم می‌زنیم. دمای سس را پایین آورده تخم مرغ‌ها را به سس می‌زنیم و خیلی سریع هم می‌زنیم تا خوب مخلوط شوند.

تمامی ادویه‌ها و نمک را به ظرف شیر و آرد اضافه می‌کنیم. هم می‌زنیم که صاف و یکدست شود. بعد از اینکه سس مثل ماست زده شده غلیظ شد، از روی حرارت برمی‌داریم.

- سس آماده شده را روی سبزیجات خرد شده ریخته، پنیر را اضافه و گوجه گیلاسی ها را روی پنیرها می‌چینیم.
- گراتن را در در طبقه وسط فر که از قبل با دمای ۱۸۰ درجه سانتیگراد گرم شده، قرار می‌دهیم.
- نکته: زمان پخت در فر نیم ساعت می‌باشد.

حال به همین سادگی یک غذای عالی و خوشمزه و غنی در سفره‌هایتان موجود است نوش جان کنید و از در کنار هم بودن لذت ببرید.

برای شاگردانی که به دلیل ضعف‌ها از ادامه راه باز ماندند دعا کنید و آنها را به یاد بیاورید. باشد که فرزندان خدا را با غذاهای روحانی و جسمانی پذیرایی کنیم تا در ضعفها و ناتوانی ها نمانده بلکه قوت گیرند.

به نام عیسی مسیح، نوش جان.





در شماره‌های پیشین بخش «تاریخ‌سازان»، با زندگی مردان و زنانی آشنا شدیم که وفاداری به مسیح را بر آسایش، امنیت و حتی جان خود ترجیح دادند. تاریخ کلیسا تنها از آموزه‌ها و کتاب‌ها شکل نگرفته است، بلکه با اشک‌ها، رنج‌ها و شهادت کسانی نوشته شده که حاضر نشدند حقیقتی را که یافته بودند انکار کنند. بسیاری از آنان در روزگاری زندگی کردند که ایمان مسیحی تنها یک باور شخصی نبود، بلکه موضوعی سیاسی و اجتماعی نیز به شمار می‌رفت. در چنین شرایطی، وفاداری به وجدان و ایمان می‌توانست به بهای از دست دادن آزادی، خانواده یا حتی زندگی تمام شود. شهادت این زنان و مردان تنها رویدادهایی متعلق به گذشته نیست. زندگی آنان امروز نیز به ما یادآوری می‌کند که ایمان حقیقی، زمانی آشکار می‌شود که با هزینه همراه باشد. آنان با مرگ خود، پیام انجیل را خاموش نکردند، بلکه آن را بلندتر از همیشه به گوش نسل‌های بعد رساندند.

همانطور که جمله معروف تاریخ‌سازان آسمانی هربار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند.»

نیکلاس ریدلی (۱۵۰۰–۱۵۵۵) و هیو لاتیمر (۱۴۸۵–۱۵۵۵)

آتشی که جان این دو شبان را گرفت، با هدف پاک‌سازی خاک انگلستان از «خائنان» و «بدعت‌گذاران» افروخته شده بود؛ اما در عمل، صدای دو دانشمند، دو خادم وفادار کلیسا و دو مدافع پرنفوذ انسان‌دوستی را خاموش کرد.

هر دو، نیکلاس ریدلی و هیو لاتیمر، به بالاترین جایگاه‌های خدمت خود رسیده بودند. ریدلی اسقف لندن و از نزدیک‌ترین مشاوران توماس کرانمر، اسقف اعظم، بود. او در تدوین کتاب دعای همگانی (Book of Common Prayer) نقش مهمی داشت، خدمت شبانی را در محله‌های فقیرنشین لندن گسترش داد و در تأسیس بیمارستان‌ها و مدارس پیشگام بود.

لاتیمر، واعظی کم‌نظیر، در آغاز کاتولیکی پرشور و سرسخت بود؛ اما پس از شنیدن اعتراف توماس بیلنی، که با اطمینان از ایمان خود به خدای کتاب‌مقدس سخن می‌گفت، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که اشک از چشمانش جاری شد و به نهضت اصلاحات پیوست. او بعدها مشاور هنری هشتم، پادشاه تندخو و بی‌ثبات انگلستان، شد و در دوران سلطنت جانشین او، ادوارد ششم، دوران شکوفایی خدمت خود را تجربه کرد. اما با مرگ ادوارد، ماری تودور، دختر همسر اول هنری هشتم، بر تخت سلطنت نشست.

اکنون زمان آن رسیده بود که انگلستان از آنچه «اصلاح‌طلبان» خوانده می‌شد، پاک شود و بار دیگر به اقتدار روم بازگردد. ملکه جدید که بعدها به «ماری خونین» (Bloody Mary) شهرت یافت، ریدلی، لاتیمر و کرانمر را دستگیر کرد. در مجموع، حدود سیصد نفر به فرمان او به مرگ محکوم شدند.

از آنجا که هیچ‌یک حاضر نشدند از باورهای خود درباره کلیسا و آیین‌های مقدس، به‌ویژه عشای ربانی، دست بکشند، به سوزانده شدن در آتش محکوم شدند؛

حکمی که قرار بود به مردم نشان دهد نه مقام و منزلت، و نه سالخوردگی، هیچ «بدعت‌گذاری» را از خشم ملکه ــ و از نگاه او، از خشم خدا ــ در امان نگاه نمی‌دارد.

پس از صدور حکم، به آنان گفته شد که بی‌درنگ خود را برای اجرای مجازات آماده کنند. آهنگری پیش آمد تا زنجیری را به دور کمر ریدلی محکم کند. ریدلی به او گفت:

«دوست خوبم، آن را محکم بکوب؛ زیرا این جسم راه خود را خواهد رفت.»

وقتی جلادان هیزم‌های افروخته را کنار پای ریدلی قرار دادند، لاتیمر رو به او کرد و گفت:

«دل قوی دار، دکتر ریدلی، و مردانه استوار بایست. به فیض خدا، امروز در انگلستان چنان شمعی خواهیم افروخت که یقین دارم هرگز خاموش نخواهد شد.»

لاتیمر خیلی زود جان سپرد؛ اما آتش ریدلی فروکش کرد. بخش پایینی بدنش سوخته بود، ولی شعله‌ها به سختی به قسمت بالایی بدنش می‌رسید. او در میان درد جانکاه ناله می‌کرد و می‌گفت:

«نمی‌توانم بسوزم... **خداوندا، بر من رحم کن.**»

سرانجام شعله‌ها کیسه باروتی را که به گردنش آویخته بودند، مشتعل ساخت و جان او از زمین به آسمان پر کشید.

توماس کرانمر، اسقف اعظم برکنار شده، که دل و اندیشه‌اش در کشمکش بود و تمام وجودش از آتش هراس داشت، از سلول خود در برج لندن شاهد مرگ دوستانش بود. او نیز سرانجام به همان سرنوشت دچار شد و در آتش سوزانده شد.

«زیرا یقین می‌دانم که رنج‌های زمان حاضر، در برابر جلالی که در آینده بر ما آشکار خواهد شد، هیچ است.»

رومیان باب ۸ آیه ۱۸

برگرفته شده از کتاب ندای شهدا



مقدمه:

با سلام و درود بیکران به همه والدین و معلمین عزیز کشورمان.
تربیت و رشد فرزندانمان یکی از مسئولیت‌هایی است که بر عهده ما به عنوان والدین و معلمین گذاشته شده و همواره برای رشد در شناخت مسیر و طریق رسیدن به مقصد نیاز به تازه شدن و حکمت الهی داریم تا با هدایت و رهبری و هر آنچه از او می‌آموزیم فرزندان و نسل آینده را در این مسیر یاری دهیم و همچنین خودمان در این همراهی، تجربه راه رفتن با خدا را بچشیم و رشد کنیم. برای رسیدن به این امر مهم برنامه ریزی و درک درست از محبت و مسیر آن بسیار حائز اهمیت است. همانطورکه در شماره‌های پیشین آموختیم برای رسیدن به این امر مهم اولین قدم داشتن هدف و شناخت آن می‌باشد. هدف آن چیزی است که عیسی مسیح در کلام خود به ما می‌آموزد و آن «گسترش ملکوت خداوند» است و با قدم گذاشتن در این مسیر و هدف و با درک شناخت کامل می‌توانیم به عنوان همکاران خداوند در این مهم سهیم باشیم. چرا که می‌دانیم فرزندان ما نسل آینده کلیسا هستند آمین که با رشد در این مسیر بتوانند نجات دهنده نسل خود باشند.

مثال: تصور کنیم در مدرسه هستیم و امتحانات ما شروع شده، آیا با فرار کردن از امتحانات می‌توانیم به سطح بالاتر برویم یا رشد کنیم؟

هدف و مسیر مورد نظر



در این شماره از مجله اسمیرنا با توجه به موضوع شاگردی به اهمیت اطاعت و گذر از امتحانات خواهیم پرداخت. قطعاً ما هم به عنوان ایمانداران به عیسی مسیح بعضی مواقع در شرایط سخت قرار می‌گیریم. شرایطی که پذیرش آن برای ما دشوار است در این مواقع انواع فکرها در سرمان فرود می‌آید شاید یکی از این افکار فرار از شرایط است، اما باید بدانیم فرار مشکل را حل نمی‌کند و در این خصوص با اطاعت همراه شدن ما را به پاسخ می‌رساند اطاعت از خدا به ما کمک می‌کند که افکار خدا را بشناسیم **فکرهای سعادتمندی و سلامتی**. پس در این بخش از مجله به داستان یونس می‌پردازیم.

مروری بر داستان کتاب مقدس (۱۵ دقیقه)

کودکان در طول هفته می‌بایست این داستان را مطالعه و به آن فکر کنند. شما نیز می‌توانید بنا بر گروه سنی آنها برایشان بصورت داستان‌وار روایت کنید و از تصاویر برای فهم و درک بهتر استفاده کنید و از آنها بخواهید که این داستان را برای شما و اعضا خانواده تعریف کنند و به آنها گوش بدهید. (این داستان مناسب گروه سنی ۷ تا ۱۳سال می‌باشد؛ نکات کلیدی نیز در زیر به صورت برجسته مشخص شده است، بر روی آنها تمرکز و تاکید داشته باشید.)

داستان یونس

«کتاب یونس»

۱

یونس یکی از انبیای خدا بود که صدای خدا را شنید و خدا به او گفت: «بلند شو و به نینوا به این شهر بزرگ برو زیرا مردم نینوا خیلی گناه می‌کنند.»



۲

اما یونس برخاست و از حضور خداوند فرار کرد و به شهری دیگر به نام «ترشیش» رفت. پس او سوار یک کشتی شد که عازم ترشیش بود. یونس فکر می‌کرد با رفتنش به شهری دیگر می‌تواند خود را از خداوند پنهان کند پس تصمیم گرفت که از خداوند و پیامی که شنیده فرار کند. اما باد شدیدی وزید و چنان طوفان بزرگی برپا شد که چیزی نمانده بود کشتی شکسته شود. تمام ملوانان و ناخدای کشتی به ترس و وحشت افتادند و هر کدام از آنها پیش خدای خود التماس می‌کردند که طوفان تمام شود ولی نمی‌شد، ملوانان هر چه که در کشتی بود به دریا انداختند تا بار کشتی سبک شود اما در این میان یونس در داخل کشتی به خوابی سنگین فرو رفته بود.



۳

ناخدای کشتی نزد یونس رفت و گفت: «چطور می‌توانی راحت بخوابی، بلند شو خدایت را صدا کن شاید خدای تو به ما کمک کند و ما نمیریم» ملوانان از یونس پرسیدند: «حقیقت را به ما بگو چرا همچین بلایی باید سر ما بیاید؟» یونس گفت: «من یک مرد عبرانی هستم و از خدای خود که دریا و آسمان را آفرید می‌ترسم.» بعد داستان را برای ملوانان و ناخدا اینطورتعریف کرد: «به خاطر پیغام خدای خود ترسیدم و فرار کردم.»



۴

بعد از شنیدن داستان یونس همه ترسیده و به وحشت افتادند؛ چون دریا همچنان طوفانی‌تر می‌شد آنها پیش یونس آمدند و گفتند: «باید چه کار کنیم که طوفان آرام شود؟» و یونس گفت: «من را به دریا بیندازید چون می‌دانم این طوفان بزرگ به خاطر اطاعت نکردن من از خداوند است.»

۵



پس ملوانان و ناخدا تصمیم گرفتند که یونس را به دریا بیندازند تا طوفان آرام شود. آنها نزد خدای یونس فریاد زدند: «ای خداوند به خاطر این مرد جان ما را هلاک نکن.» آنها یونس را به دریا انداختند و خداوند ماهی بزرگی را فرستاد و آن ماهی یونس را بلعید و به داخل شکم ماهی رفت.

۶



یونس در شکم ماهی پیش خدای خود دعا می‌کرد و به خاطر گناهش توبه کرد، پس خداوند ماهی را فرمان داد که یونس را در خشکی کنار ساحلی پرت کند.
یونس دوباره صدای خداوند را شنید و گفت: «برخیز و به نینوا آن شهر بزرگ برو و پیامی را که به تو می‌گویم به مردم آنجا بگو.» یونس برخاست و طبق هر چیزی که خداوند گفته بود عمل کرد.
یونس بعد از سه روز به نینوا رسید و به مردم آنجا گفت: «پس از چهل روز نینوا کامل نابود خواهد شد.» اما هنوز یک روز نگذشته بود که مردم نینوا به خدا ایمان آوردند و چون خبر این واقعه به گوش پادشاه نینوا رسید آن هم ایمان آورد.
چون خدا کارهای آنها را دید و اینکه چگونه از راه‌های خویش بازگشتند پس منصرف شد و بلایی بر سرشان نیامد، اما یونس همچنان ناراحت بود.

۷ او برای خود در شرق شهر نینوا سایه‌بان ساخت و نشست تا ببیند چه بر سر مردم شهر خواهد آمد، اما خدا گیاهی قرارداد و آن را تا بالای سر یونس رشد داد تا بر سر او سایه باشد تا از ناراحتی یونس کم شود اما در روز بعد خدا کرمی به آن گیاه وارد کرد و گیاه خشک شد خورشید و بادی سوزان گذاشت و آفتاب چنان بر سر یونس تابید که یونس از گرما بی‌تاب شد و آرزوی مرگ کرد خدا به یونس گفت: «آیا درست است که به خاطر یک گیاه که خشک شد خشمگین شوی» یونس گفت: «بله من خشمگین هستم.»

خداوند گفت: «تو برای گیاهی که نه برایش زحمت کشیدی و نه آن را رشد دادی، دلت سوخت، پس من چگونه می‌توانم برای مردم نینوا که حتی دست راست و چپ‌شان را تشخیص نمی‌دهند دلم نسوزد؟ آیا من می‌توانم آنها را هلاک کنم من آنها را دوست دارم پس آنها را می‌بخشم.»



مردم نینوا با اطاعت توبه کردند و مهربانی خدا را دریافتند و یونس هم خدای مهربان را شناخت.

پایان



نکات تاکیدی

- خدا با نشان دادن گیاهی، دلسوزی و محبت خود را به قوم نشان داد.
- یونس در شکم ماهی در شرایط سخت توبه و دعا کرد.
- یونس در آخر طرح و هدف خدا را برای نجات قوم نینوا درک کرد.
- خواست خدا برای همه قوم‌ها توبه و بازگشت به سوی خودش است.

کاربرد داستان

- در هر شرایطی که هستیم از پیغامی که خداوند به ما می‌دهد اطاعت کنیم.
- بدانیم وقتی در سختی و مشکلات قرار می‌گیریم خداوند راهی برای نجات گذاشته است.
- خداوند بسیار بخشنده و دلسوز است.
- خداوند همیشه نقشه‌های عالی برای قومش دارد و می‌تواند از ما برای هدفش استفاده کند.
- انتخاب‌های ما روی اطرافیانمان تاثیر می‌گذارد.



آیه‌ای جهت به خاطر سپردن

مزمور ۱۰۳ آیه ۱۳

«پدر بر فرزندان خود رئوف است همچنان خداوند نیز بر ترسندگان خویش رأفت می‌کند.»



طرح سوال

- چرا یونس از پیغام خداوند ترسید و فرار کرد؟
- چرا ملوانان یونس را به دریا انداختند؟
- مردم نینوا در چند روز به خداوند ایمان آوردند؟
- برای اینکه یونس نقشه و هدف خدا را درک کند خداوند چه چیزی را به او نشان داد؟
- می‌توانیم بگوییم یونس از این امتحان الهی چه درسی گرفت؟
- چرا باز خدا برای یونس سایه‌بان ساخت؟

مشارکت پایانی

در پایان داستان از بچه‌ها بخواهیم:
با تامل به یک سوال چالشی جواب دهند.

«اگر جای یونس بودند همان اول از پیغام خداوند اطاعت می‌کردند؟»

تامل و تفکر کنند تا دریابند پیغام‌های خداوند و نقشه‌های او برای ما ثمرات نیکو به همراه دارد و ما به عنوان همکاران خداوند می‌توانیم پیغام خداوند را بشنویم و به آن عمل کنیم و این را هم به خاطر بسپاریم که خداوند در هر شرایطی حتی شرایط آزمایش‌ها همیشه به فکر ما هست و در همین آزمایش‌ها و شاید شرایط سخت خداوند می‌خواهد نکته‌ای را به ما نشان دهد. **خداوند از ما می‌خواهد تا شاگرد او باشیم و مثل او محبت کنیم و خبر خوش نجات را به مردم بدهیم.**

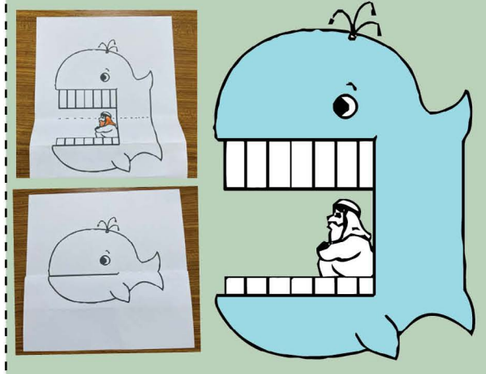
فعالیت عملی

تحقیق: چه کسانی مثل یونس مورد امتحان الهی قرارگرفتند؟
دعا: از بچه‌ها بخواهیم تا وارد رابطه با خداوند شوند و گفتگوی خود با خدا را یادداشت کنند.
(در سنین کوچک‌تر می‌توانند نقاشی کنند)

راه را بیابید

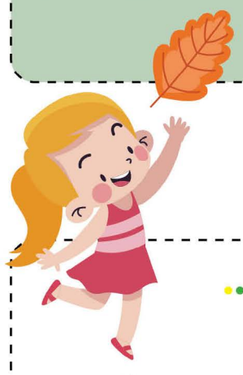


کاردستی:

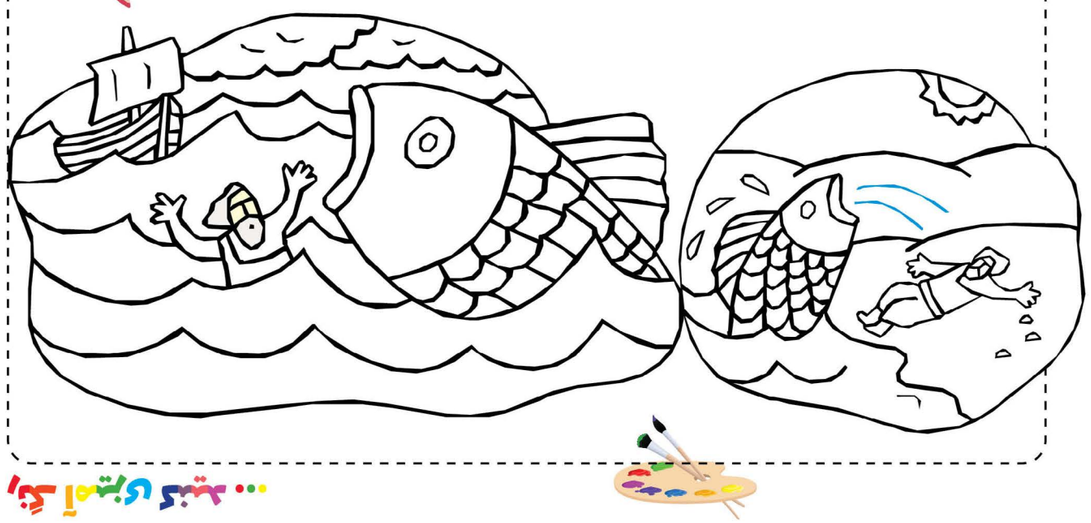


بازی و سرگرمی:

در هنگام بازی با کودکان می‌توانیم با آنها در مورد اطاعت از خداوند و اینکه تمام خواسته‌های خدا برای ما نیکو و پسندیده است صحبت کنیم.



رنگ آمیزی کنید ...



صفحه روز

به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید . (رومیان ۱۲ : ۲)

مهمترین انتظار از زندگی اینست که ثمره آن موافق آرزوی دل مان باشد . ولی آیا فقط آرزو کردن و تصمیم گرفتن کافی ست ؟ البته که خیر

زندگی تابع قانون داده و ستد است . آنچه به آن بدهیم همان را تحویل مان میدهد . زندگی پژواک افکار و باورهای ماست . تبدیل شرایط نیاز به فکر و باور تازه دارد .

بنابرین :

بگذاریم افکارمان مانند تنه درختان همواره پوست بیندازد تا فرصتی برای فکرهای جدید داشته باشیم .

بگذاریم خاطرات کهنه همانند برگهای پاییزی بریزد تا جوانه های خاطرات تازه بهاری بتوانند رشد کنند.

بگذاریم ایمان مان مانند شاخه درختان با سیل و طوفانها دست و پنجه نرم کند تا قویتر و کاملتر و پربارتر گردد .

و در نهایت باید همانند باغبان از درخت امیدمان انتظار میوه داشته باشیم و خود را فقط به سایه زیبای ادعا کردنهایمان قانع نسازیم .

آن وقت است که بخاطر فکر تازه ای که در مسیح یافتیم صورت مسئله زندگی مان تبدیل میشود و چون صورت مسئله تبدیل شد جواب وثمره نیز تغییر خواهد کرد و تولد تازه را تجربه خواهیم کرد .

دوست عزیز « بگذار افکار و باورهایت « مانند درختان پوست بیندازد . یقینا با افکار و باوری که تابحال موفق نشدیم بعد از این هم موفق نخواهیم شد.



جلیل سپهر





اسم عاشقانه‌ای دیگر در کتاب مقدس، «سارای یا سارا...» اگر نگاهی به اطراف و جامعه بیندازیم خواهیم دید، سارا نامی است که در تمام جوامع و کشورها و همه دوره‌ها از گذشته تا به امروز بسیار شنیده می‌شود و حتماً کسانی را می‌شناسیم که این نام را برخود دارند. نامی که انگار هیچوقت قدیمی و تاریخ گذشته نشده است. این نام چنان در داستان ابراهیم یا بهتر بگوییم در حکایت کتاب مقدس و نقشه خداوند پر رنگ است که تاثیر آن هنوز در نامگذاری‌ها دیده می‌شود.

در هر دین و مذهب و هر آیینی این نام، پر اهمیت جلوه می‌کند و به راحتی می‌شود به تاثیر آن در تاریخ و اهمیت آن در نقشه خداوند پی‌برد. ولی شناخت درباره این اسم را فقط در کتاب مقدس می‌توان یافت و پی‌برد و دلیل این اهمیت و تاثیر آن فقط در کتاب مقدس آشکار است.

در کتاب پیدایش برای اولین بار نام این شخصیت در باب یازدهم برده شده است و تا عهد جدید ادامه دارد. «سارای» به معنی «پرنسس» و «شاهدخت» می‌باشد و با توجه به نامگذاری در آن دوره مشخص است که سارای در خانواده‌ای ثروتمند و توانگر به دنیا آمده است و با توجه به شهر زیستگاه او «اور کلدانیان» که شهری ثروتمند و متمدن بوده است به جایگاه خانوادگی او می‌توان پی برد.

در همان باب یازدهم عنوان می‌کند سارای زیبا و خوش اندام بوده اما «نازا» نیز بوده‌است. او از خانواده‌ای اصیل بودکه در رفاه کامل زندگی می‌کرد اما ثمره و میوه‌ای نمی‌توانست داشته باشد، زیرا نازا بود. او با آن همه ثروت و فرهنگ شهری و... نمی‌توانست ثمره و فرزندی داشته باشد. ولی او در نقشه خداوند در جایگاه با ارزشی قرار داشت و سفر روحانی زندگی او با فراز و نشیب‌های زیادی توام بوده است.

شروع سفر روحانی او با ابراهیم زمانی بود که خداوند بدون گفتن مقصد و هدف؛ ابراهیم را فرا می‌خواند تا دیار و شهر خود را رها کرده و به سمت منطقه‌ای که خداوند هدایت می‌کند حرکت کند و سارای با او در این مهم همراه بود، بدون پرسش یا ناسازگاری. سارای اراده و نقشه خداوند را پذیرفته بود و با ایمان و باور به همسرش با او رهسپار بیابان شد.

سارای حق انتخاب‌های زیادی در دوره زندگی خود داشت همانگونه که هر یک از ما نیز در طول سفر زندگی خود هر روزه با انتخاب‌های درست و غلط روبرو می‌شویم.

سارا انتخاب‌های نادرست نیز داشت ولی در کنار همه آنها **اولین انتخاب سارای برای همراهی همسرش در اراده خداوند مثبت و در مشورت خداوند به پیش رفت.**

چند دقیقه‌ای بر روی این انتخاب تامل کنیم... در عصر حاضر بسیار آسان است که مقصد سفر را بدانیم، بلیط سفر تهیه کنیم، برنامه‌ریزی کنیم و در کنار خانواده راهی سفر شویم ولی در زمان سارای اینطور نبود. آنها مقصد و هدف خداوند را هنوز نمی‌دانستند و حتی برکت و وعده نسل ابراهیم و سارای هنوز داده نشده بود، چرا که آن را با اطاعت بدست آوردند. پس سارای در مقابل انتخابی مبهم قرار داشت و باید با ایمان به هدایت و رهبری خداوند، خود را به همسرش می‌سپرد تا در نقشه خداوند حرکت کند. پیشنهاد می‌دهم مقداری روی این انتخاب سارای تامل کنیم و با معیارهای خود آن را بسنجیم و با دوستان و عزیزان ایماندار به گفتگو در مورد این موقعیت بپردازیم.

سارای و ابراهیم به واسطه همین اطاعت و فرمانبرداری از خداوند نه تنها معجزات را دیدند و صاحب فرزند شدند بلکه نسل آنها به مسیح و نجات دهنده منجر شد و تا به امروز یکی از پرتاثیرترین و شناخته شده‌ترین نام‌ها در تاریخ جوامع و در عصر حاضر هستند.

در باب دوازدهم کتاب پیدایش وعده خداوند بر آنها اعلام شد و آن این بود: **«من به تو قومی کثیر خواهم داد و آنها ملتی بزرگ خواهند شد...»**

این جمله چقدر می‌توانست برای سارای نازا دلچسب و زیبا باشد، چقدر از شنیدن آن به وجد آمد و چقدر امید داشت؟

سارای نازا دارای فرزندان و برکات خواهد بود. فرزندانی که مثل شن‌های ساحل بیشمار و نسل‌ها و ملت‌ها از سارای و ابراهیم به وجود خواهند آمد. این راه نجاتی بود برای سارای، راه فیض و در عمق بیشتر نجات دهنده و فیض برای همه ملت‌های جهان در آن گفته نهفته است.

سارای با شنیدن این امید و خبر خوش به همراه همسرش رهسپار نقشه خداوند شد. او به پشت سرش نگاه نمی‌کرد؛ او به گذشته، به ثروت، به تمدن، به شهر، به اقوام و حتی به نازایی‌اش متمرکز نبود بلکه تمام چشمان خود را به امید و راه خداوند دوخته بود و راهی سفر خود شد.



سارای در اولین انتخاب روحانی خود در کلام استوار و با امید به پیش رفت. خداوند به همه ما وعده نجات و فیض را داده است و آن را در عیسی مسیح دریافت کرده‌ایم، پس اگر این وعده خداوند برای همه ماست پس چرا ناامیدی و ترس؟ بارها در کلام خداوند می‌فرماید: «**مترس، من با تو خواهم بود...**»و با این ایمان سارای و ابراهیم به جایی رسیدند که خداوند گفت: «این سرزمین را به تو و نسل تو می‌دهم....»

اما این حکایت در اینجا و با این انتخاب خوب تمام نمی‌شود و مانند هر یک از ما که مرتب در انتخاب‌های دیگری قرار می‌گیریم سارای نیز انتخاب‌های دیگری در پیش روی خود داشت.

در آن سرزمین قحطی آمد...، سختی شروع شد، امکانات کافی نبود، و در اینجا بود که ابراهیم و سارای دچار شک شدند و به نوعی انگار به وعده و برکت و نسل کمتر فکر کردند بلکه نگاهشان به سختی‌ها و امواج خروشانی که مرتب آنها را در فشار گذاشته بود برگشت. در اینجا بود که تصمیمی برخلاف آنچه خداوند فرموده بود و هدایت کرده بود گرفتند. انتخابی نادرست و نشان دهنده مشورت نکردن با خداوند.

این انتخاب اشتباه ادامه‌دار بود و در پی اولین انتخاب اشتباه، مشکلات پی‌درپی سرازیر می‌شدند تا جایی که هاجر نیز وارد زندگی ابراهیم و سارای شد و تا به این عصر تاثیرات آن وجود دارد و گریبان نسل‌ها را نیز گرفته است. سارا به خاطر انتخاب نادرست و عدم مشورت در موقعیتی خطرناک قرار گرفت ولی خداوند **وفادارانه** آنها را نجات داد. **وفاداری خداوند بی‌مانند است.**

در باب شانزدهم کتاب پیدایش سارای ۷۵ ساله این وعده را از شوهر خود می‌شنود. ۷۵ سال، بسیار دیر، بسیار غیر ممکن. شاید سارای گفت: «دیگه خیلی دیر شده. از من گذشته. پیرم...» **ولی اعداد در تقویم خداوند گویی متفاوت است. خدا سارای پیر را ندید بلکه او وفادارانه و برطبق قدرت مطلق خود سخن گفت.**

ولی اشتباه سارای و عدم اعتماد کامل او به خدا فکری اشتباه در او نهاد. همه ما در انتهای باب پانزدهم توقع داریم که سارای با شنیدن وعده خداوند از خیمه خود بیرون رفته، زانو بزند و خداوند را برای این فیض عظیم سپاس گوید و پرستش کند اما... .

اما سارای به سرعت فکر و راه انسانی را جایگزین می‌کند و کنیز خود را به ابراهیم به همسری می‌دهد. ا

و متفاوت عمل کرد. عملکرد او از روی وفاداری و اعتماد به خدا نبود بلکه بر منطق و خواسته خودش بنا شده بود.

افکار و منطق‌های انسانی و راه و روش‌های خود را تسلیم اراده پدر کنیم و اجازه دهیم بار دیگر او برای ما هادی باشد چرا که ما را به سمت نیکویی رهنما خواهد بود و حتی در بیابان‌ها نیز در کنار ما است و نهر در بیابان روانه خواهد ساخت و راه در بیابان نمایان

خواهد کرد. سارای هدف خود را به حضور خداوند نبرد بلکه به شوهر خود می‌گوید: «به او درآ.» چقدر سخت است که یک زن در این موقعیت قرار گیرد.

فرهنگ آشوری‌ها در آن زمان این بود که اگر زنی بعد از دو سال نتواند فرزندی به دنیا آورد باید کنیز او این کار را انجام دهد اما.... اما این فرهنگ قوم خدا نبود. این فرهنگ متعلق به آنها نبود ولی متاسفانه تاثیرات فرهنگ مصر را در آنها می‌بینیم.

در قسمتی از کلام خدا وقتی سکه‌ای را به عیسی نشان دادند گفت: «مال قیصر را به قیصر بدهید و مال خدا را به خدا، مال دنیا را به دنیا بدهید.» فرهنگ دنیا را وارد کار خداوند نکنیم. او پادشاه است پس در زیر پادشاهی و فرمان او زندگی کنیم.

اما مشورت نکردن ابراهیم با خدا نیز اینجا قابل توجه است. همسرش از او چیزی می‌خواهد و او تسلیم می‌شود. چقدر به یاد آدم و حوا می‌افتیم. آدم میوه را گرفت و خواست همسرش را برآورده کرد بدون در نظر گرفتن خواست خداوند. تکرار و تکرار و تکرار... .



زمان گذشت و هاجر باردار فرزند ابراهیم بود. چقدر فخر و غرور می‌تواند بر نگاه هاجر با فرهنگی متفاوت‌تر از فرهنگ سارای حاکم باشد و این نگاه سنگین و رفتار غرورآمیز هاجر، سارای را بر آن داشت تا به سراغ همسر خود برود و او ابراهیم را مقصر این وضعیت می‌داند و مشکلات را به گردن ابراهیم می‌اندازد. ولی آیا براستی اینچنین بود؟ یا اینکه هر کدام سهم خود را در انجام این اشتباه داشتند؟ تصمیم هر دو تصمیمی به دور از وفاداری و اعتماد به خداوند بود.

فرهنگ مصر و آشور این بود که اگر کنیزی فرزندی به دنیا آورد بعد از زایمان به کار و خدمت خود بازگشت کند. ولی این بار سارای به ابراهیم می‌گوید: «خدا بین ما داوری کند!!!» عملکردی با فرهنگ دور از خدا. **ما نیز در مشکلات، در عدم رسیدن به خواسته‌هایمان و یا در عدم طی مسیر طبق اشتیاقمان بدون مشورت کردن با خداوند دست به عملکردهایی می‌زنیم که تاثیرات بسیاری در زندگی خود ما و حتی آیندگان و نزدیکانمان دارد. عملکردهایی که از منطق و راه‌های ما سرچشمه گرفته است. در کلام مکتوب است که راه‌های خداوند و طریق‌های او با ما متفاوت است و افکار او نیز والاتر و بالاتر از فکرهای ما.**

قهرمان داستان ابراهیم و سارای به نظر شما چه کسی است؟ سارای؟ ابراهیم؟ نه بلکه قهرمان این داستان فقط خداوند است که وفادارانه منتظر فرزندانش است تا به او رجوع و با او مشورت کنند و راه‌های او را بجویند پیش از آنکه با راه‌ها و افکار خود تاثیرات منفی زیادی را بر زندگی‌ها بگذارند. این تنبیه خداوند نیست بلکه این موقعیت‌ها نتیجه اشتباهات و گناهان خودمان است که بدون مشورت خداوند دست به عملکردهای مهمی در زندگی زدیم و به قول معروف خرابکاری‌های بیشماری را به بار آورده‌ایم.

سارای و ابراهیم مثل من و شما اشتباهات زیادی در زندگی داشتند ولی بازگشت آنها به خداوند و ایمان آنها حتی اگر خیلی ناچیز اما همواره آنها را به راه اصلی بازگرداند. همانطور که عیسی می‌گوید اگر به اندازه دانه خردل ایمان داشته باشیم.

پس بیایید با ایمان در هر موقعیتی با خداوند به مشورت بنشینیم و طبق اراده و خواست او به پیش رویم. او را وفادارانه در هر شرایط و موقعیتی اطاعت کنیم و با وفاداری به او اعتماد کنیم. اعتماد به خداوند با وفاداری همراه است. بسیاری به گمان خود اعلام می‌کنیم من به خدا می‌سپارم و منتظر کار خداوند می‌شوم ولی آیا در طی این زمان وفادارانه حکم و احکام او را نگه داشته‌ایم؟ یا مثل سارای در عدم وفاداری به خداوند عملکردهایی مخفی و آشکار به دور از احکام او انجام داده‌ایم که شاید تا به نسل‌ها تاثیرات او گریبان‌گیرمان باشد.

تا به اینجا حتی از اشتباهات سارا درس گرفتیم. شاید با نگاهی سطحی سارای را فقط پر از اشتباه ببینیم. او باعث شد ابراهیم ازدواج کند، او باعث شد هاجر و اسماعیل از نزد قبیله بیرون بروند و... مسائلی که شاید شروع آن از رهبری ابراهیم و تصمیم او برای رفتن به مصر بود اما از طرفی سارای در اراده خداوند خانواده و شهر خود را ترک کرده و با شوهر خود همسفر و راهی بیابان شد، او برای نجات قوم خود و همسرش مجبور شد خود را در قصر فرعون به خطر بیندازد و... ولی چیزی که در کلام به صراحت می‌بینیم این است که **رفتار و کردار سارا و اشتباهاتش نظر خدا را تغییر نداد.** او سارای را انتخاب کرده بود و هنوز وفادار به عهد خود با ابراهیم مانده است و اشتباهات سارای گریبان‌گیر خودش، همسرش و قوم او شده و تنها چیزی که تغییر نکرده است خداوند می‌باشد.

خدا او را انتخاب کرد که مادر فرزند وعده باشد، چرا که خداوند به کمک نیاز ندارد و قادر مطلق است.

در پیدایش باب هفدهم خداوند سخن می‌گوید:

«من خدای قادر مطلق هستم. از من اطاعت کن و همیشه آنچه را که درست است انجام بده.»

خدا یادآور می‌شود که **من قادر مطلق هستم**، هیچ کاری برای من غیر ممکن نیست، با هدایت من قدم بردار، اطاعت کن، از پی من بیا و بی‌تقصیر باش، کارها را درست انجام بده بر طبق فرمان و مشورت من... با ایمان دنبالم بیا، چرا که من قادرم... قادر مطلق... و خودت را تقدیس کن... یعنی کارها را با مشورت من انجام ده. گویی خداوند به ابراهیم یادآور می‌شود که قبلاً جاهایی بوده که با تصمیمات خودت جلو رفتی، مثل رفتنت به مصر؛ صدمات و آسیب‌هایش را چشیده و دیده‌ای. تاثیراتش را خواهی دید ولی من خدای قادرم به من اعتماد کن و با تمام قلب به دنبالم بیا...

این تنها راهی است که می‌توانیم قادر مطلق بودن خداوند را وارد زندگی خود کنیم. با تمام قلب او را اطاعت کرده و پیروی کنیم و کارها را با مشورت با او انجام دهیم. و بعد خداوند نامی جدید و مکاشفه‌ای جدید به ابراهیم می‌دهد. ابرام به ابراهیم تبدیل شد، به معنی پدر مخلوقات زیاد... و اما سارای... خداوند سارای را فراموش نکرده و نام او را نیز تغییر می‌دهد چرا که وارد فصلی تازه از زندگی و تجربه‌اش با خداوند خواهد شد. دیگر او را سارای مخوان بلکه «سارا» به معنی **شاهزاده همه دنیا**...

چقدر زیباست که خداوند او را شاهزاده تمام دنیا می‌بیند. مهم نیست الان در چه شرایط سنی، اجتماعی، اقتصادی و یا حتی روحی هستیم، خداوند آنچه که در ما به انجام خواهد رسانید را می‌بیند، اگر او را با تمام دل پیروی کنیم و در او مقدس بمانیم.

داوود چوپانی ریز نقش بود و خداوند او را پادشاه قوم دید. موسی یک فراری بود که در بیابان گله‌های پدر همسرش را چوپانی می‌کرد ولی خداوند او را رهبر قوم و رهاننده دید.

سارای یک زن نازا با اشتباهات زیاد بود ولی خداوند او را شاهزاده قوم‌ها و همه دنیا دید...

زیبایی این باب این است که خداوند وعده قبلی خود را تکرار می‌کند. چرا؟ چه دلیلی داشت که وعده از کلام خداوند دوباره بازگو شود؟

خداوند به ابراهیم و سارای یادآور می‌شود که **اینقدر راه و طریق و افکار خودتان را پیش نبرید، بلکه من خداوند قادرم، و به تو... به تو ای ابراهیم و ای سارای که نازا هستی و رحم تو بسته است، به تو فرزندی خواهم داد. فرزندی از گوشت و پوست خود تو... از رحم بسته تو... از همان راهی که به هیچ وجه به آن نگاه نکردی و ایمان نداشتی. چرا که من خدای قادر مطلق هستم... اگر طبق اراده من و با مشورت من حرکت کنید شما پدر تمام قوم‌ها و شاهزاده همه دنیا خواهید بود. فرزند شما، فرزندی که از شما دو نفر خواهد بود فرزند وعده است و موجب برکت همه دنیا خواهد بود پس او را اسحاق به معنی خنده بنامید. شادی کنید که خدای قادر عمل می‌کند.**

امروز بیاییم بار دیگر وعده‌های خداوند را به یاد آوریم. همه ما چون سارای اشتباهات زیادی در زندگی داشته‌ایم و تصمیماتی را عملی کرده‌ایم که برای آنها هرگز به حضور خداوند و مشورت با او نرفته‌ایم. اشتباهاتی که شاید ما شروع کننده آن نبوده‌ایم ولی در ادامه آن نقش بسزایی را ایفا کرده‌ایم. اشتباهاتی که تاثیراتش بر فرزندان و نسل‌ها خواهد بود، بر نزدیکان و حتی همه دنیا. به آنها بیندیشیم و امروز صدای خداوند را بشنویم که در نقشه و اراده او سهیم خواهیم بود، و او از ما استفاده خواهد کرد و ما را برکت خواهد داد تا ملت‌ها و قوم‌های بیشماری از این برکت بهرمند گردند.

مشارکت با روح‌القدس و پیروزی در نام مسیح با شما باد.



تیم بانوان اسمیرنا



از نسلی به نسل دیگر

«پس بروید و همه قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند.»

این فرمان پرجلال تو، ای خداوند عیسی مسیح، هنوز در سراسر جهان طنین‌انداز است؛ دعوتی که نه برای گروهی خاص، بلکه برای همه پیروان توست. تو ما را فرا خوانده‌ای تا در اتحاد با روح‌القدس، در محبت تو ریشه بدوانیم، در اطاعت از کلامت استوار بمانیم و دیگران را نیز به شاگردی تو دعوت کنیم؛ تا هر نسلی، نسل بعد را به شناخت تو هدایت کند و جلال نام تو در میان تمامی قوم‌ها آشکار شود.

ای یهوه صبایوت، خدای لشکرها، تو که بر تمامی زمین پادشاهی می‌کنی و از هر قوم، قبیله، زبان و ملت مردمان را به سوی خود فرا می‌خوانی، امروز با یک دل و یک صدا در حضورت می‌ایستیم. **ای یهوه یایرا، خدای مهیاکننده، امروز دست‌های خود را به سوی تو بلند می‌کنیم و برای سرزمین ایران دعا می‌کنیم.** تو خدایی هستی که در طول تاریخ، حتی از میان این سرزمین نیز برای پیشبرد نقشه نجات خود عمل کرده‌ای. تو قلب پادشاهی چون کوروش را برانگیختی تا قومت را آزاد سازد و فرمان بازسازی خانه تو را صادر کند. تو از داریوش نیز برای استوار شدن این فرمان بهره بردی و نشان دادی که پادشاهی‌ها و حکومت‌ها در نهایت در دستان تو هستند.

سپاسگزاریم که در کتاب مقدس، نام این سرزمین تنها در صفحات تاریخ نیست، بلکه در روایت عمل نجات‌بخش تو نیز دیده می‌شود. همان خدایی که در گذشته از مردان و زنان این سرزمین برای تحقق اراده خود استفاده کردی، امروز نیز قادر هستی نسل تازه‌ای از شاگردان وفادار را از میان مردم ایران برخیزانی. **ای خداوند، همان‌گونه که روزی کوروش را برای انجام اراده خود برخیزاندی، امروز نیز از هر شهر، هر روستا و هر خانواده، مردان و زنانی را برخیزان که شاگردان حقیقی تو باشند؛** شاگردانی که دست دیگران را بگیرند، آنان را به سوی نور انجیل هدایت کنند و با تعلیم، محبت و خدمت، نسل‌های تازه‌ای از شاگردان را برای جلال نام تو بنا نهند. باشد که بار دیگر از این سرزمین، شهادتی برخیزد که نام تو را در میان قوم‌ها جلال دهد.

خداوندا، در هر شهر، هر روستا، هر خانه و هر خانواده، چراغ شاگردی را روشن کن. کسانی را برخیزان که دست افتادگان را بگیرند، ناامیدان را امیدوار سازند، گمشدگان را به سوی شبان نیکو هدایت کنند و با صبر، محبت و حقیقت، نسل تازه‌ای از شاگردان وفادار را بنا نهند. باشد که هر شاگرد، شاگردی دیگر بسازد و این زنجیره مبارک، تا دورترین نقاط ایران و فراتر از مرزهای آن ادامه یابد.

ای روح‌القدس، بر کلیسای فارسی‌زبان خود بوز. میان ایمانداران اتحاد، فروتنی و محبت حقیقی برقرار ساز. هر روح رقابت، تفرقه، ترس و دلسردی را از میان بردار و قلب‌ها را برای انجام مأموریت بزرگ مسیح یکپارچه کن. به خادمان، شبانان، معلمان، بشارت‌دهندگان و همه خدمتگزاران قوتی تازه ببخش تا با وفاداری، نسل‌های آینده را برای جلال نام تو تعلیم دهند.

خداوندا، دعا می‌کنیم که درهای تازه‌ای برای اعلام انجیل در میان قوم ایران گشوده شود. از هر وسیله و هر فرصت استفاده کن تا پیام نجات تو به گوش تشنگان حقیقت برسد. باشد که بسیاری نام تو را بشنوند، تو را بشناسند و زندگی خود را به تو بسپارند. بگذار در این روزها، شاهد برخاستن نسلی باشیم که با تمام دل، جان، فکر و قوت خود تو را محبت می‌کند و با شجاعت، پیام امید و نجات را به دیگران می‌رساند.

ای پادشاه پادشاهان، ایمان داریم که وعده‌های تو هرگز بازنمی‌گردند و کلام تو بی‌ثمر نخواهد ماند. **ایمان داریم که تو هنوز در ایران کار می‌کنی، هنوز دل‌ها را لمس می‌کنی و هنوز انسان‌ها را از تاریکی به نور شگفت‌انگیز خود فرا می‌خوانی. باشد که روزی، از این سرزمین نیز جماعتی عظیم از شاگردان وفادار برخیزند که نام تو را با شادی پرستش کنند و جلال تو را تا اقصا نقاط جهان اعلام نمایند. باشد که حقیقتا از دل ایران ما، شاگردان حقیقی خود را بلند کنی تا هموار کننده راه تو باشند. به نام عیسی آمین...**



دلنوشته‌های دور و نزدیک

حرف دل را باید به خدا زد...
قلم را برمی‌دارم و از او می‌نویسم گرچه قلم از بیان احساسم، عاجز و کلمات از بیان وصفش قاصر است اما امروز می‌خواهم از درونم، از قلبم، از وجودم برایت بگویم ای عیسی، ای پدر، ای روح القدس
من از اعماق وجودم با همه تار و پودم به تو ایمان دارم ای همه بود و نبودم.
در کنار تو غمی از بودن و نبودن‌ها نیست لحظه اوج و فرودم به تو ایمان دارم.
بی تو یک واژهٔ بیگانه‌ام اما با تو سراپا شعر و سرودم.
خداوندا دعای مرا بشنو در امانت خود به التماسم گوش فرا ده و در عدالت خود اجابتم فرما جان من همچون زمین خشک، تشنه توست. راهی را که باید بروم به من بیاموز مرا از دشمنانم رهایی ده زیرا که در تو خویشتن را پنهان می‌کنم.
خداوندا نزد تو فریاد برمی‌آورم و می‌گویم توئی پناهگاه منی به فریاد من توجه کن بسیار درمانده‌ام جان من را از زندان درآور تا نام تو را سپاس گویم من در این دیار در این بی‌تابی پی آغوش توام تویی که از درونم آگاهی و مرا محبت می‌کنی و به ملکوتت دعوت می‌کنی نامت را در قلبم حک می‌کنم و تنها این جمله را برروی کاغذ می‌نویسم:
ای مهربانم ای عزیزترینم همیشه دوستت دارم پناهم باش

دخترت الناز

می‌نویسم گرچه می‌دانم چنان مفهوم نیست
درد من سخت است ولی معلوم نیست

تا که همدردی نکو من داشتم
فارغ از دردم چنین پنداشتم

یار او با دشمنانش یار شد
رفت و عیسی این چنین تنها شد

شد اسیر فقر و نادانی ما
شد یه بره در مسیر کارِ ما

همدمم در جلجتا مصلوب شد
دیدگان از فیض او محروم شد

روز رستاخیز و پرواز پسر
گشته یومی سخت بر یاران بسر

روز سوم چهره نورانی‌اش
دیدم آن قلب ودل بی‌کینه‌اش

مست گشتم از جلال روی او
روی کردم بر کمال و کوی او

از ازل بود از حیات او از کلام
او خدا بود از سرآغاز تا...

یاشار





افقی

۱- کلمه خداوند در چه زمانی بود؟/ ابدی و ازلی.

۲- خداوند/ مقابل خوبی عیسی انجام دادند.

۳- «جانِ» در هم ریخته – پدر در عبری/ استفاده از ماده‌ای در مراسم تدفین/ به معنی رهایی از تاوان گناه با پرداخت خون بها.



۴- عدد اول/ عیسی در یوحنا باب ۱۰/ شمعون به معنی صخره.

۵- خداوند خارجی، به معنی سرورم در انگلیسی (برعکس)/ مظهر شر و بدی.

۶- در متی باب ۲۸ عیسی دعوت می کند کجا بیایید؟/ تعداد شاگردان عیسی جز یکی / دو حرف اول شهری در جلیل.

۷- عیسی در شام آخر نان را به چه تشبیه کرد؟/ آن که با مسیح نباشد/ آب حیات.

۸- امر به راه رفتن/ به چه علت بزرگان قوم ایمان خود را اقرار نمی کردند؟

۹- کل و همه/ بزرگی و عظمت/ جاهلان آن را خوار شمارند.

۱۰- درخت تاک (برعکس)/ شراب.

۱۱- در ازای پذیرش مسیح ما نزد پدر از چه حقی برخوردار می‌شویم/ بشود/ پیروی.

۱۲- واژه یونانی به معنای کلمه (برعکس)/ لحظه/ تسلیم در هم.

۱۳- هر چیز غیر از خدای واقعی.

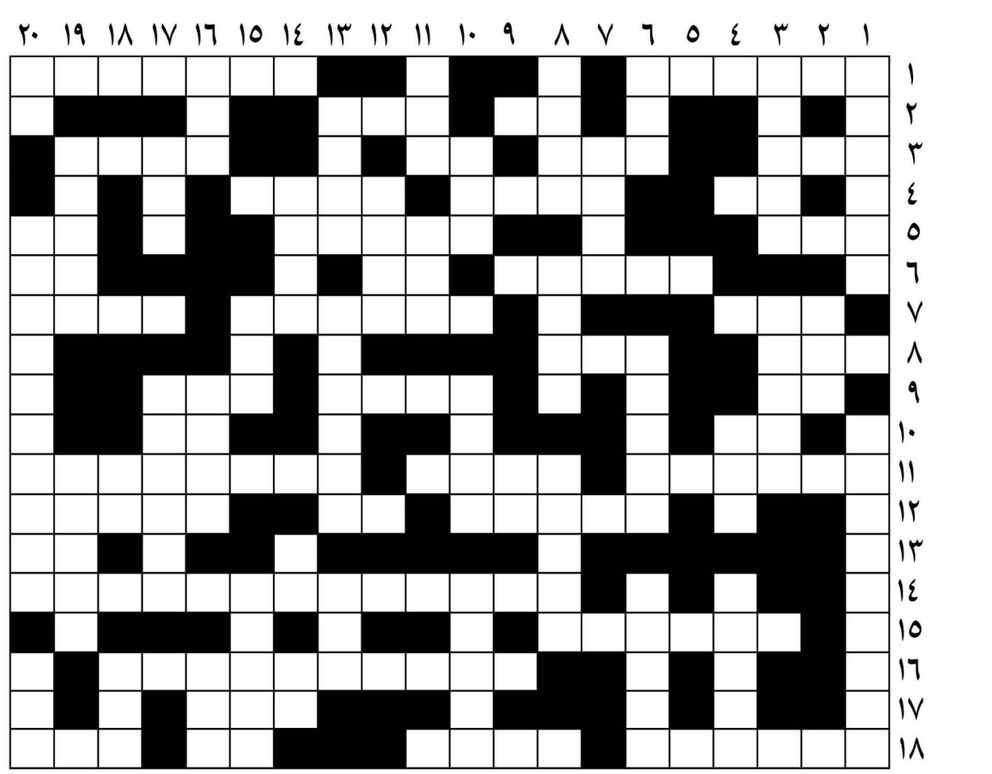
۱۴- معجزه عیسی در یوحنا باب ۶.

۱۵- شخصی که هیچ گناهی ندارد.

۱۶- با چه کاری گناهانمان پاک می‌شود؟

۱۷- یحیی عیسی را اینگونه معرفی می کند.

۱۸- چنین ایمانی را پدر خواهان است/ مسح شده/ حرف انتخاب/ در یوحنا باب ۸ عیسی خود را اینگونه معرفی می کند.



معمودی



۱- تعداد شاگردان عیسی/ از معجزات عیسی.

۲- برای فدیه گناهان داده می‌شد.

۳- مژده و خبرخوش/ عیسی چند روز بعد از مرگ ایلعازر آنجا رفت؟

۴- من هستم عامیانه/ کاری که باعث شد یهودا از عیسی دور شود.

۵- بدون سوال

۶- گناهی که در ده فرمان آمده تا آن را انجام ندهیم/ پاک ساختن/ عیسی آن را جلال نمی‌داد بلکه خدا را.

۷- آمین.

۸- معجزه اول عیسی مربوط به کمبود چه چیزی بود؟/ شخصی که خدا به وسیله او شریعت را به انسان داد/ واژه یونانی به معنی محبت.

۹- بر سر می‌روید.

۱۰- خوراکی که خداوند در بیابان به قوم اسرائیل داد/ شهری که عیسی اولین معجزه خود را انجام داد/ به اهل جلیل گویند.

۱۱- از ثمرات روح‌القدس/ روح همچون آن می آید؟

۱۲- اسلحه روحانی که شمشیر روح است.

۱۳- صدای ندا دهنده در بیابان/ حوضی که مرد کور در آن بینا گشت/ عیسی خود را اینگونه معرفی می کند در یوحنا باب ۶.

۱۴- نام شوهر مریم (برعکس)/ مادر ورزش‌ها/ عیسی چه چیزی را به شراب تبدیل کرد؟

۱۵- نام مادر سموئیل/ خداوند آن را به عیسی داده است.

۱۶- عیدی سالانه به منظور پاکسازی معبد/ تعمید بدون ی (برعکس)/ ول.

۱۷- هوشیار و بیدار باشیم تا او نیاد/ دهکده داوود.

۱۸- عیسی بدن خود را به آن تشبیه کرد و به شاگردان داد.

۱۹- چه کسی به زن زناکار سنگ زد؟/ تار و ناواضح.

۲۰- برای رفتن به پادشاهی خداوند چه باید بشویم؟/ به واسطه عیسی داده شد/ منشاء تعالیم عیسی.

با توجه به تصاویر شخصیت مورد نظر را در کتاب مقدس حدس بزنید:













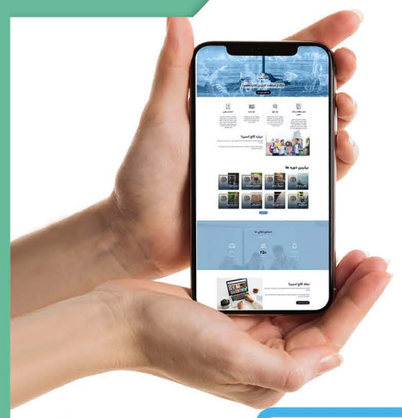




تیـــــم طراحی جدول و سرگرمی اسمیرنا

در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کافیست روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.

کالج اسمیرنا



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

پادکست‌های اسمیرنا

در بخش پادکست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.

SCAN ME



انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدمتها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.



(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

ارتباط با ما

www.smyrnacollege.com

info@smyrnacollege.com

www.smyrna-magazine.com

smyrnamagazine@gmail.com

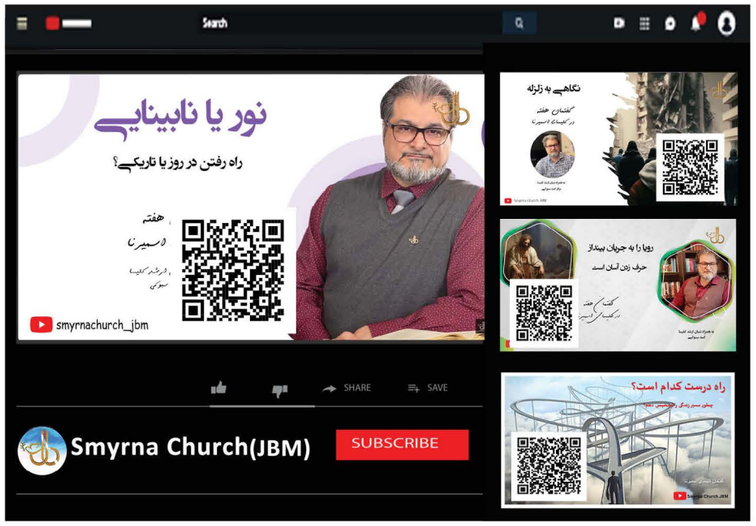
(+1) 770 268 91 76

شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.

@smyrna_church_jbm

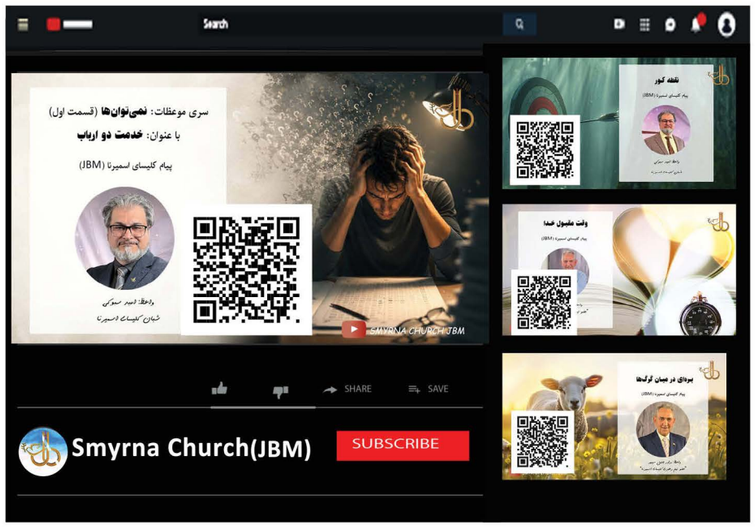
گفتمان‌ها

برای تماشای گفتمان‌های کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفتمان‌ها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفتمان‌ها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راه‌های ارتباطی مطرح کنید.



موعظه‌ها

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



ارتباط با ما

Smyrna Church (JBM)

Omid Sabooki

Smyrnachurch_jbm

@smyrna.jubal.church

Smyrna Church (JBM)

(+1) 469 793 96 88



www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Farsi that promotes biblical faith and Iranian Christian culture

please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45